



بیدلی در پرده دارم ترجمان بیدلم

# گنج بقا

شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل

ولی شاه بهره







آرامگاه فیض آثار حضرت ابراهیم «بیدل» دملی نو - هندوستان

ولی شاه بهره فرزند شادروان استاد عبدالواحد بهره، یکتا از بنیان گزاران معارف و تیاتر هرات (سال ۱۳۰۰) خورشیدی می باشد، که درجه لیسانس را از پوهنتون کابل بدست آورده است.

او در طول سالهای متمادی، به صفت مدیرمسئول روزنامه اتفاق اسلام، آمر پروژه حفظ آبادات تاریخی هرات، آمر رادیو تلویزیون هرات، رئیس عمومی اطلاعات و فرهنگ هرات، مدیربانک انکشافی افغانستان در هرات، مشاور فرهنگی و مدیرمکتب خصوصی ابن سینا در هرات ایفای وظیفه نموده است. این شخصیت فرهنگی در همه احوال زندگی منہمک و دوستدار هنرهای خطاطی، میناتور، موسیقی، شعر و بویژه غزل بوده و در عوالم سیروسلوک عرفان، رهرو همیشه پویاست و از سال ۱۳۶۲ عضویت انجمن بیدل شناسی و از سال ۱۳۷۵ عضویت انجمن مولانا شناسی را داراست.

بهره، همچنان خیلی ها علاقمند و سرگرم مطالعه تفاسیر بزرگ و احادیث گهربار نبوی (ص) می باشد و در عین حال شعر بیدل را در پرتو ارزشهای معنوی و انسانی به مطالعه و تحقیق گرفته است.

او در دوران تصدی پستهای مطبوعاتی، دست به چاپ آثاری فرهنگی و ادبی از صاحبان قلم و اندیشه یازیده، که به جای خود خدمتی ارزنده بحساب می رود.

محقق عبدالغنی نیک سیر

٢١ -

الحمد لله

p. 449



# گنج بقا

شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل

با مقدمه استاد محمد عبدالعزیز مهجور  
مشعلدار انجمن ادبگاه مکتب بیدل

ولی شاه (بهره)



انتشارات احراری

وات: جنب کتابخانه عامه  
تلف: ۰۷۹۹۴۲۸۷۷۷ - ۲۲۲۷۶۱۰

نام اثر: گنج بقا

مؤلف: ولی شاه (بهره)

ویراستار: کتایون (تمنا)

ناشر: سردار عبدالقدیر عزیزیار (سر معلم)

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

سال چاپ: بهار ۱۳۸۹ خورشیدی

چاپ: چاپخانه مسلکی افغان - کابل

مرکز پخش: انتشارات احراری، هرات

ایمیل آدرس مؤلف: walishah\_bahrah@yahoo.com

اهدا به:

آراستگان زیور علم و عرفان

و

ارادتمندان حضرت ابوالمعانی (بیدل)



### مقدمه

روزگاری که چراغ بیدل شناسی در کلبه محقر استاد محمد عبدالحمید اسیر، معروف به قندی آغا واقع حومه شهر کابل می سوخت، چه عاشقانی که پروانه سان در آن حلقه پر نمی زدند و چه رهروان حقیقتی که از سخن بیدل گریبان هوش نمی دریدند.

در جمع شیفتگان ، جوان برومند جناب ولی شاه بهره که در روزگار دهه شصت محصل دانشکده ادب دری بودند، باشوق بیقرار، هم زنجیر سوختن و ساختن ما بودند که امروز نمود پختگی در سر و صورتش سپیدی دارد و خود رهنمایی است در کوره راه حضرت ابوالمعانی میرزا محمد عبدالقادر بیدل رحمت الله علیه. میدانم شعر بیدل کوه و کوتل دارد و رسیدن به قله شامخ آن کاری است دشوار که همه کس را از آن نصیبه نیست ،اما ادب نوردانی چون استاد بهره هنوز هم در دیار ما نفس گرم دارند که با پای اخلاص به فراز دانش بیدلی میرسند واز آن افق بلند، در اندیشه های ملکوتی آن بزرگمرد آشنایی بهم رسانیده اند.

جناب بهره سالیان درازی است که در آثار حضرت بیدل سعی دارد و از

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۸

طاووس خیال آن عارف نستوه وشاعر عالی مقدار داغهای چیده است که رنگینی بهار دارد ودرگلشن معانی به نازک خیالی پرداخته که یکی هم شرح نخستین غزل دیوان ابوالمعانی است که مستقلانه به آن دیده اند و شایقین را ازین باریک بینی ها بهره مند می سازد.

شرح جناب بهره براین غزل منحصر است به برداشت خود شان که ازجلوه گاه کلام بیدل خود نظاره کرده اند و با دیگران در تحلیل این غزل تفاوت های رامشاهده می کنیم که قابل تعمق وسزاوار تحسین وآفرین است .

دراخیر ازخداوند بزرگ می خواهیم که مارا از فیوضات بیدل بی بهره نسازد و عمر دراز نصیب او گرداند.

والسلام

محمدعبدالعزیزمهجور

باغ رئیس جنگلک کابل افغانستان

## پیشگفتار

حمد و ثنا، خداوندی راسخ است که ما را بانور ایمان بیاراست و درود بی‌پایان به روحانیت فخر کاینات، منجی عالم بشریت جناب حضرت محمد مصطفی<sup>(ص)</sup> که ما را با نور چراغ هدایتش از بادیهٔ ظلمت به سرمنزل مقصود رهنمون گشت.

سلام بررهروان راه حقیقت که عاشقانه در وادی طلب گام برمیدارند تا به اهداف بزرگ دینی نایل آیند و حرمتی فزون نثارخوانندگان عزیزی که با اشتیاق کامل در حال حاضر، مصروف مطالعهٔ مجموعه ایی اند که برخاسته از نوای پردهٔ دل بوده و ترجمان بیدلی است که کلامش آئینه‌دار اسرار الهی است.

دقیقاً به خاطر دارم، پدرم شادروان استاد بهره که یکتا از بنیانگذاران فرهنگ و معارف نوین در سال ۱۳۰۰ شمسی در عصر امانیه بوده و دارای چهارده اثر علمی و ادبی اند، بسا اوقات غزل (به اوج کبریا کز پهلوی عجزاست راه آنجا) را با خود زمزمه می نمودند، که بهترین دلیل اشتیاق

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۱۰

واخلاص کامل شان ، سرازیر شدن قطرات اشک عاشقانه ایی بود که  
نثارمقدم عروس کلام حضرت بیدل میشد وبنده که دوران نوجوانی ام را  
سپری میکردم بدون اینکه مفهوم کلی را از آن شعرملکوتی درکنمایم،  
از آن حالت پر جاذبه، کمال استفاده فیضانی رامی بردم :

بیدل ازطرز کلامت عالمی دیوانه شد

ای جنون انشاء دیگر فکر چه مضمون میکنی ؟

به گمانم ، که بذر ابتدایی دانه های شعر وکلام حضرت بیدل در افکار  
و اندیشه ام ازهمان دوران آغاز وشروع به روئیدن نموده است.

در دوران عنفوان جوانی در جستجوی اشعار دل انگیز بیدل می برآمدم و  
از مطالعه وتحلیل آن درخود نهایت احساس خوشی میکردم، خوب  
بیاددارم که صدای دل انگیز مرحوم استاد سر آهنگ روحم را با این  
شعر نوازش میکرد: (عرش اگر باشم زمین آسمان بیدلم) جالب اینکه  
درحالیکه درک معنی واقعی شعر از سویه ام بسیار بلند بود اما صدای  
پایی از طنطنۀ اشعار حضرت بیدل در دهلیز های قلبم شنیده میشد  
که با زبان نوجوانی ام آنرا معنی و تفسیر می کردم.

استادان دلسوز مضمون دری دوران مکتب ابتدایی ام هریک محترمان  
استاد هدایت الله افضلی و استاد بشیراحمد خان گاه گاهی درلابلای  
درس تک بیت هایی رامی آوردند که بمجرد شنیدن نام حضرت بیدل  
درخود احساس عجیبی کرده و آنرا مشتاقانه، به حافظه می سپردم .

روزگار سپری می شد و من در جستجوی گم شده ام بودم تا آنکه شامل  
پوهنتون کابل گردیده و با بیدل شناسانی چون پوهاند اسدالله حبیب  
استاد غلام فاروق فلاح و داکتر امیر محمد اثیر وبزرگان دیگری ازین  
کاروانیان، آشنا شدم اما آشنایی با استاد محمد عبدالحمید اسیر  
مشهور به قندی آغا بیدل شناس شهیرکشور واستاد محمد عبدالعزیز

مehجور فرزند توانمند شان که خداوند پاک عمر طویل به ایشان عنایت فرماید، روح جدیدی را بر ذوق بیدل شناسی ام دمیده و در سال ۱۳۶۳ افتخار عضویت انجمن ادبگاہ مکتب بیدل را در کابل بدست آوردم.

معرفی با استادان مشهور جهان موسیقی و غزل خوانانی چون استاد موسی قاسمی، استاد محمد هاشم، استاد الطاف حسین، استاد امیر محمد و استاد رحیم غفاری قوالی خوان معروف چشتیان، در شب های جمعه خانقاه کابل در طی چهار سال هم مرا وارد مرحله نوینی ساخت که از صحبت و بزم غزل خوانی شان بهره های وافر برده و مرا به امواج متلاطم بحر معانی حضرت بیدل نزدیکتر ساخت.

دوران هجرت که با سوز و گداز بی وطنی توأم بود، مرا وادار ساخت تا کلیات دیوان حضرت بیدل را سرا پا مطالعه نموده و بیش از دو هزار بیت را از آن یاد داشت نمایم تا مونس اوقات تنهایی ام باشد.

در آن دوران به خاطر تفسیر و درک معانی بلند شعر بیدل به مشکلات فراوانی روبرو شدم که سرانجام با تلاوت سی جزء قرآن عظیم الشان و اتحاف دعا به روحانیت حضرت بیدل، روزنه جدیدی برویم گشاده شد و مخلصانه رهرو یکی از کوچه های هفت شهر کلام آن بزرگ مرد، گردیدم.

در انجمن ادبی هرات هم عضویت جلسات بیدل خوانی را حاصل نموده و از صحبت و داشته های استادان گرامی بهره ها بردم که هر پنجشنبه جمعی از استادان محترم و محصلین عزیز پوهنتون هرات حضور بهم رسانیده وبا انوار شعر عرفانی حضرت بیدل روح و روان مان را صیقل می دهیم.

اخیراً مصمم شدم تا شرحی بر بیست غزل حضرت بیدل را آغاز نمایم تا به عنوان کتابی تقدیم جامعه علاقمندان ابوالمعانی بیدل گردد که

در این باره با ارادتمندان حضرت بیدل مشورت نموده و از آنان کسب اجازت نمودم، اما موضوع مقداری برعکس از آب برآمد، به این معنی که، اولین غزل حضرت بیدل برایم آنقدر بابی از حقایق باز نمود که تفسیر و شرح آن خود کتابی گردید و مرا به حقیقت این بیت آشنا ساخت:

بحر فطرتم بیدل موج خیز معنی هاست  
مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم

باید متذکر شد که، اینجانب بیش از بیست و سه سال است که عرفان نظری را مطالعه نموده و در پهلوی آن خوشه چین خرمن پر غنای عرفان عملی می باشم که با کسب تلقین ها و وظایف عرفانی از بزرگان جهان عرفان، از آن بهره ها گرفتم و غزلیات حضرت بیدل را از دریچه ی دیدگاه و ابزار داشته های عرفانی خودم به شرح و تفسیر گرفته و به استناد سایر اشعار بیدل و دیگر بزرگان جهان وحدت الوجودی عرفان اسلامی آنرا ثابت و استنتاج مینمایم:

بیگانگی ز مجلس می خوارگان مجو

یاران هم پیاله به هم خویش می شوند

باید یاد آور شد که در یافت و فهم معانی کلام حضرت ابوالمعانی بیدل، مستقیماً ارتباط دارد به آشنایی و شناخت از مفاهیم آیات الهی، احادیث نبوی و اسرار جهان عرفان عملی و نباید مانند کسانی که از این مواهب بی بهره اند کلام حضرت بیدل را از زاویه دیگری دید و آن را غیر قابل فهم و درک خواند.

آنچه در راستای این کار برایم مهم و با ارزش است، شرح و تفسیر ابیات بیدل در روشنی آیات و احادیث و کسب نتایج عرفان عملی است که با آنها آشنایی و زندگی آگاهانه دارم و میتوان ادعا نمود که به فتوای حضرت عطار این مواهب تاحدی، متاعی است جوششی نه کوششی:

به زاهد نگفتم ز درد محبت

که نشنیده بود آنچه من دیده بودم

این حقیقتی است که بیدل با استفاده از تاویل آیات و احادیث نبوی کلامش را فیضانی ساخته و لقب ابوالمعانی را از آن خود نموده است که در این باره خود چه عارفانه میگوید:

تب و تاب موج باید ز غرور بحر دیدن

چه رسد به حال آنکس که تو را ندیده باشد

و یا اینکه :

بیدل از معنی طرازی بر کمال خود ملاف

گرد ساحل باش کاین موج از محیط دیگر است

قابل یاد آوری که یکی دیگر از انگیزه های آغاز شرح غزلیات حضرت بیدل برایم این بود که متأسفانه اخیراً تعدادی از نو بپا خاستگان جهان شعر، چنین اذعان میدارند که گویا کلام حضرات بیدل، سعدی، مولانا و حافظ فقط با زندگی مردم هم عصر آنان مناسبت داشته و برای ما کار ساز نیست، اگرچه حضرت بیدل از باب کرامت، در این باره به اینان چه حکیمانه فرموده و آنان را در صف معینی قرار داده است:

مصرعی تازه که از بحر خیالم موج بست

دوست را آب حیات است و به دشمن تیغ است

اما بنده تصمیم گرفتم تا به عنوان کوچکترین جنس کاروان بیدل، گوهر هایی را از لابلای کلام ملکوتی ابوالمعانی بیرون آورده و به عنوان متاعی از داشته های بازار همیشه پر رونق آن بزرگمرد به ارادت‌مندان امروزی شان عرضه نمایم تا زینت بخش زندگی معنوی شان باشد.

به فتوای عرفان، حضرت ابوالمعانی بیدل عارف کامل و رهنمای مکملی است زیرا درک حقایق و بیان آن به بهترین شیوه در قالب غزلیات و

سرودهای پر معنی، بمنظور روشنگری دیگران، موهبتی است که نصیب آن بزرگمرد گردیده است.

باید گفت بودند در عصر حضرت ابوالمعانی ده ها عارف کامل دیگری که تنها بازیور درک حقایق آراسته گردیده اما بخاطر عدم قدرت بیان آنها بمقام مکملی و مرشدی گام ننهاده که این موضوع درک و بیان حقایق، به عنوان یک اصل در عرفان اسلامی مورد بحث و تأیید قرار دارد. ابوالمعانی، طریقت را در پرتو انوار شریعت محمدی (ص) جستجو و تعقیب نموده و هر مقامی را بدون آن بی اعتبار دانسته و به عرفان اجتماعی سخت باورمند است.

ابوالمعانی بیدل رشد و انکشاف زندگی اجتماعی را در گرو رعایت آداب عرفان اجتماعی دانسته و آنها را به بهترین شیوه برای تعلیم دیگران ارائه و بیان میدارد.

او از زهد ریایی و متشرعین درباری نهایت شکوه داشته و آنها را عنصر بر بادی و فساد جامعه انسانی می پندارد و معتقد است که عالم دینی باید با کسب دستورات از خدا و پیامبر در خدمت تنویر افکار جامعه قرار داشته و از سلاطین و امرایی که پای بند هوا و هوس اند دوری جوید.

ابوالمعانی بیدل دارای عرفان محکم و مستدلی است که در کلام وی می توان ایهام، اشارات، کنایات و مثالات نهایت پر معنی و کم نظیری را دریافت و باید به این توجه داشت که او هر کلمه را از زوایای مختلفی نگریسته و در ارائه آن مفاهیم مختلفی را بیان داشته است که در هر جایی می توان از آن رایحه عطر مخصوصی را استشمام نمود.

حضرت بیدل عارف با اخلاصی است که رو به جهان وحدت داشته و پشت به جهان کثرت است، او در دل هر ذره هزاران جلوه قدرت را به تماشا نشسته و در مقام حیرت، آئینه دار حقایق است .

کلام حضرت بیدل پیوسته با روح و معانی بلند عرفانی توأم بوده و درجهت تفسیر و معنی آن، خواهان فهم تند می باشد و او از خود بینی، خود ستایی و محبت با اهل دنیا بویژه سلاطین، نهایت گریزان است. او دارای همت بلند عرفانی است که به بدست آوردن هیچ مقامی قناعت نکرده و هر لحظه روی پرواز به سوی عالم لاهوت داشته و دیگران را کریمانه در این بزم فیضانی، دعوت می نماید.

از نظر بنده نمی توان بیدل را با توصیف های ناشی از شکل ظاهری و ترکیب کلمات شعروی شناخت بلکه باید با درک نبض عرفان آتشین و معانی حیرت انگیز کلامش، او را دریافت و تحسینش نمود زیرا کلمات قالب معانی بوده و هدف اصلی آنرا باید در معارف و حقایق کلامش، جستجو کرد.

اینجانب با اخلاص دیرینه نسبت به آن بزرگمرد جهان شعر و عرفان، کوشش نمودم تا در بیان معارف بیدل، که ناشی از برداشت های شخصی ام بوده، از نهایت سادگی کار گرفته و با استخدام کلمات متکلفانه، ذهن خوانندگان محترم را خسته نسازم، زیرا به فتوای حضرت عطار، تکلف رسم جوانمردان نیست و نباید شارب در جهت روشنگری، زوایای پیچیده موضوع اصلی را پیچیده تر نماید.

اگر چه بنده توان تفسیر و تاویل از هر بیت ابوالمعانی را در صد ها ورق دیگر هم در خود سراغ دارم اما به عنوان مشت نمونه خروار به آن اکتفا نموده و انشاءالله در شرح سایر غزلیات این معمول را در هم خواهد شکست و پرده ها از نقاب حسن کلامش بر خواهم افکند تا بازار مشتاقانش را گرم تر و پر رونق تر سازم:

بر اهل معنی شد سخن اجمالها تفصیله

بر اهل صورت شد سخن تفصیله اجمالها

در اخیر احترامانه از تمامی خوانندگان محترم این مجموعه، از هرزه تازیهای بنده که در مواردی به چشم می خورد، پوزش طلبیده، زیرا کسی را در جهان سراغ نداریم که اشتباه نکرده و از آن مبرا باشد و یگانه شخصیتی که به فتوای امام مالک رح، از اشتباه پاک و مبر است، پیامبر عظیم الشان اسلام است که در شأن شان قرآن میگوید ( و ما ينطق عن الهوى ) یعنی اینکه این پیامبر از روی هوا و هوس صحبت نکرده بلکه در تحت حفظ و نگهداشت خدای بزرگ قرار دارد.

امیدوارم تشویق دوستان سخن شناس و بخت به همراهم یاری نماید که تعدادی دیگری از غزلیات بیدل را شرح نموده تا روشنگر راه علاقمندان آن بزرگمرد جهان شعر و عرفان باشد.

پیغام عجز من به حضورت شنیدنی است

مضمون سایه دارم و عنوان آ فـتاب

دراخیر استدعا دارم که :

الهی !

گر خطا گفتیم اصلاحش توکن

مصلحی تو، ای توسلطان سخن

والسلام علیکم

ولی شاه بهره - باغنظرگاه - هرات باستانی

خزان ۱۳۸۸

## غزل (پهلوی عجز)

عرفای عالم اسلام که مشعل داران صراط المستقیم و عندلیبان  
چمنستان همیشه بهار عشق الهی اند، به وسیله ابزار و وسایل مختلفی  
چون رضا، صبر، توکل، قناعت و غیره که بافطرت معرفتی آنان مطابقت  
و مناسبت دارد، پا به میادین ریاضت گذاشته و راه عروج به سوی عالم  
بالا را تا سراغ مطلوب شان می پیمایند.  
به گونه مثال: لسان الغیب حضرت حافظ شیرازی با توشه (توکل) پا به  
عرصة مجاهدت نهاده و میفرماید:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست

راهر و گر صد هنر دارد توکل بایدهش

و اما، حضرت ابوالمعانی بیدل متاع (عجز) را، نردبان عروج خویش  
تلقی نموده و آنرا شهر پرواز از خاکدان عالم ناسوت بسوی عالم لاهوت  
میداند تا به اهداف بزرگ معرفتی، نایل آید و در اینباره میگوید:

سایه را و هم بقا در عجز خوابانییده است  
 ورنه یک گام از خودت آنسو جهان کبریاست

(عجز) درمکتب عرفان اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار بوده و راه گشا بسوی حقایق است، روایتی است که در شب معراج، حضرت موسی (ع) در آسمان چهارم دست بر رکاب براق منجی عالم بشریت نهاده و از پیامبر اسلام (ص) احترامانه پرسید که، رمز اعطای این همه مقامات خاص و جایگاه بی نظیر شما از جانب خداوند بزرگ در چیست؟

حضرت خاتم الانبیاء فرمودند: چون خداوند بزرگ در تمامی مخلوقات و موجوداتش نظر انداخت، از محمد پیغمبر آخر زمان کسی را متواضع تر و بامتاع (عجز) آراسته تر نیافت لذا مقامات بزرگی را برایش ارزانی و عنایت فرمود که برای دیگران اعطا نگردیده و تنها اینجانب مستحق این موهبت بزرگ الهی شدم (انت خیر الرسل وامته خیر الامم) یعنی: تو بهترین پیامبران هستی و امت تو بهترین امت هاست (حدیث قدسی)

حضرت صدیق اکبر در مقوله پر معنی و جاذبه ای می فرمایند: (اظهار عجز درک، عین درک است) تفسیر این مقوله بزرگ، می تواند باب جدیدی را برای بیان ارزش و بهای (عجز) گشوده و روشنگر راه شیفتگان این متاع معرفتی گردد زیرا تحقق عجز درنهایت معنی، معراجی است که انسان را از همه داشته های جهان کثرت مستغنی نموده و او را آماده خم نمودن سر تعظیم و اطاعت برآستان حضرت کبریایی می سازد.

روایت است که از حضرت امام جعفرصادق رض پرسیدند: شما که دعوتگرما به سوی صفت عجز و تواضع هستید، چرا در رفتار شما نشانه هایی از تکبربه مشاهده میرسد؟

آن بزرگمرد فرمودند: (ما چون متاع عجز و تواضع را در خود پرورانیدیم آنرا بر طبق اخلاص نهاده و تقدیم بارگاه قادر متعال نمودیم، کریم

مطلق در عوض از کانال اسم الکبریا بر ما چنان تجلی ایی عنایت فرمود که شما نشانه هایی از آنرا در رفتار ما مشاهده می‌نمائید و باید دانست که این نشانه ایی از موهبت کبریاست که در ما به عاریت نهاده شده نه از خود ما، لذا مارا معذور دارید).

براستی هم که انسان خلیفه خداوند در روی زمین بوده و متصف به پرتویی از صفات مستخلف منه است و درحقیقت وجود معنوی آن ظرفی است برای تجلی انوار الهی و این حقیقتی است که از ظرف سفالین آنچه میتراود که در او مظروف گشته است.

وقتی که انسان درمسیر حقیقت گام بر میدارد پر تو یاظلی از اسماء و صفات الهی بر او تابیده، دارای صفات رحمانی گردیده و از صفات شیطانی مبرا می شود.

لذا آثار و پرتویی از اسماءالله را می توان درسیما و جوارح وجودی او با چشم حقیقت بین مشاهده کرد که در این باره حضرت بیدل چه عارفانه مطلب را بیان مینماید:

با همه سامان قدرت شخص تسلیم اعتبار

با کمال کبریایی پیکر بیدل لقب

مولانای بزرگ بلخی در قصه مشهور مثنوی معنوی اش می فرماید که:

(بادیه نشینی قصد سفر و دیدار با امیر امارت عراق را نموده و به عنوان تحفه بزرگ محیط زندگی‌اش، مقداری از آب ایستاده باران را از گودال‌های بیابانی قشلاقش گرفته و عازم آنجا گردید.

بادیه نشین بعد از ختم ملاقات، تحفه آورده شده را به عنوان بهترین داشته های هستی اش تقدیم امیرکرد.

امیر با مشاهده آب گندیده متوجه محرومیت بادیه نشین گردیده و به وزیر خویش هدایت داد تا حین بازگشت، ضمن اعطای تحایف ذیقیمت

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۲۰

به بادیه نشین، زمینه باز دید از دریا های دجله و فرات را برایش می‌سازد.

بادیه نشین به مجرد تماشای فوران آب های صاف و بی نظیر دجله و فرات بر عظمت داشته های امیر حیران گردیده و بر کساد بازار آب بی‌ارزش بیابانی اش اعتراف عاجزانه کرد.

اگر به فلسفه کلمه (توحید) هم نظر اندازی نمائیم، به خوبی مشاهده می‌گردد که ابتدا انسان مسلمان با تیغ کلمه (لا اله) به نفی تمامی خدایان باطل و نفسانی اش پرداخته و بعداً با اظهار کلمه (الا الله) به مرحله اثبات ذات یگانه میرسد که این اقرار و تصدیق، بخوبی بیانگر اظهار نیستی داشته های کاینات در برابر هستی ذات احدیت بوده و نمونه از شکستن تمامی بت ها و تندیس های نفسانی انسان مسلمان است که به عنوان اولین خشت تهداب خداپرستی بر بنیاد عمارت دینی‌اش تلقی می‌گردد.

طوریکه در بالا تذکر رفت، (عجز) در شعر و عرفان حضرت ابوالمعانی بیدل از قدرت و جایگاه ویژه ای بر خوردار بوده و به عنوان اولین رهبر سالک بسوی کعبه مقصود، از آن استفاده می‌گردد که در جایی حضرت بیدل می‌گوید:

یارب چه دولتی است کز اقبال عاجزی

شایسته معامله با کبیریا شدم

اولین پله کلام حضرت ابوالمعانی با کلمه عجز زینت یافته که می‌توان ارادت و تمسک بیدل را نسبت به آن به خوبی دریافت:

به اوج کبیریا کز پهلوی عجز است راه آنجا

سر مویی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا

واژه ها و معانی :

اوج : بلندی و رفعت بی نهایت

کبریا: نام خداوند به معنی با عظمت و بزرگ

عجز: ناتوانی

### شرح بیت :

انسان خلیفه و نماینده خداوند در روی زمین بوده و مظهر تجلی اسماء و صفات الهی است و پیامبر عظیم الشان اسلام دروازه معرفت صفاتی و عشق و جذبات ذاتی را بر روی این امت گشوده و آنانرا به لقب خیرالامم یا بهترین امت ها مفتخر ساخته اند که بهترین مصداق آنرا می توان در تصاویری از فحوای شعر حافظ بخوبی دریافت:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعلۀ پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

یعنی اینکه انسان موجودی است که خدای بزرگ پرتویی از اسما و صفاتش را برایش ارزانی داشته و وی را مفتخر گردانیده تا انسان بتواند با شناخت آنها، راه عروج بسوی کمالات را دریابد و اینجاست که پیامبر عظیم الشان اسلام فرموده اند : (هرکس خودرا شناخت خدای خود را شناخت).

از آنجائیکه اسماء و صفات در عالم جبروت قرار دارند و هر یک از آنها دارای خصوصیات و ویژه گی های مختص به خود اند، ما نمی توانیم با در نظر داشت بزرگی اسماء الله به هیچ صورت ،حدود وابعادی برای آنها تصور یا معین نمائیم و باید گفت که شرعاً این اجازه و صلاحیت

رانداریم لذا از نظر بنده هدف حضرت بیدل از استخدام کلمه (اوج) در پیشوند اسم (کبریا) باید به مفهوم (والایی بی نهایت) آن، معنی و تفسیر گردد زیرا تمامی اسماء الله دارای بزرگی و فیوضاتی است که تاثیرات آنرا خاصانی که مبداء تعیین شان یکی از آن اسما است و در سایه و ظل فرع آنها تربیت شده اند بهتر میدانند، که این موضوع به تفصیل نهایت وسیعی ضرورت دارد و به این اشاره بسنده مینمائیم که هر یک از اسماء الله مبداء تعیین یکی از پیامبران خدا بوده که در تحت پرتو انوار آن تربیه میگرددند و سایر اولیا الله در تحت فرع انوار آن اسما ء تربیت میشوند و باید دانست که ولایت به مبدا تعیین بند بوده و تا زمانی که سالک به آن نرسد به دایره ولایت داخل نگردیده و ولی گفته نمی شود. سالک پس از طی طریق و کسب مقامات، همان اسمی که مبداء تعیین آن می باشد از طرف حضرت سرور کاینات به عنوان وظیفه دایمی برایش معین میگردد که نباید آنرا ترک نماید.

در بالا گفتیم که (کبریا) از جمله اسماء الله بوده که در عالم اسما وصفات از آن تعریف گردیده است و پرتو و یا ظل فرع آن از جمله فیوضاتی است که شامل حال سالکی میگردد که مستحق آن باشد، حالا باید دانست که انسان به وسیله کدام ابزار می تواند خود را به آن مقام برساند تا منظور الهی گردیده و انوار اسم الکبریا بر او متجلی گردد.

حضرت ابوالمعانی بیدل، کانال مخصوصی را سراغ داشته و به تاج بخشی و کرم شاهانه ذات یگانه اشاره عارفانه ای نموده و میگوید:

فقط انسان می تواند به توفیق خدای ذره نواز، با شهیر (عجز) خود را تا آن مقام رسانیده و مستحق تجلی و نورانیت گرداند، که در این تعامل ضمن بیان بهای توشه عجز، به نگین بخشی کریمانه برای گدایان آستان حضرت دوست اشاره ای عارفانه، گردیده است.

حضرت بیدل معتقد است که (عجز) مؤثد و محک اعتبارات آدمیت بوده و بدون موجودیت آن نمی توان برای کسی اطلاق آدمیت نمود و دراینباره شکوه آمیزی گوید:

نه قابل عجزیم و نه مقبول تعین  
از ننگ به آدم که رساند نسب ما!

و اما در باب پاداش عجز، حضرت بیدل در مصرع دوم اشاره ای داشته و میگوید :

اگر سالک با عجز و ارادت بندگی به اندازه (سرمویی) که کوچکترین واحد مقیاس عرفانی آنست، بخاطر تعظیم و اطاعت خدای بزرگ در سلوکی که با شریعت توأم باشد خم و متواضع گردد، درعوض آن خدای غنی از خزانه های غیبی اش به اوچنان منصب سلطانی نثار می نماید که گویا (کلاه) و تاج مرصع سلطانی آن بنده، با بلندی تاج سایر شاهان جهان قابل مقایسه نبوده و او درحقیقت تاج شکنی سایرین را به تماشا خواهد نشست.

به نظر بنده این شاهان می توانند سایر سلاطین اقلیم عشق باشند ولی چون حضرت بیدل با متاع (عجز) مهمان خوان آن آستان گردیده، به مقایسه دیگران، صاحب شان و مقام ویژه ای است، زیرا هرکسی مطابق دستاویزش در آن مقام پاداش کمایی می نماید و بیدل، معراج پروازش را در قدرت بال (عجز) میداند.

آمده است : (من تواضع لله رفعه الله) ترجمه: هرکه برای خدا تواضع کند خداوند او را رفعت می بخشد.

در عرفان مقامی است که بنام (شاهی) معروف است و در نتیجه آن جهان به اذن خداوند در فرمان عارف قرار دارد و آن موهبت الهی است که حافظ از آن به اشاره چنین پرده بر داری نموده است:

گدای شهرم و لیکن به وقت مستی بین  
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

روایتی است که چون هر دو دست منصور حلاج را بریدند او خندیده می‌گفت: مرد می‌خواهد که دست همت من را که کلاه از تارک عرش میریاید، ببرد و بریدن این دست ظاهری ام هنری برای اینان نیست. با در نظر داشت مفهوم استفاده از کلمه (کلاه) در مقوله منصور حلاج می‌توانیم که از کلاه شکستن در مصرع دوم بیت، چنین نتیجه‌گیری هم بنمائیم که: کلاه در عالم ناسوت نماد بالایی و در عالم لاهوت مظهر اوج بلندی و عظمت مقام معنوی انسان سالک است .

### معارف و مسایل:

از فحوای کلام حضرت ابوالمعانی بیدل بخوبی در میابیم: نماز که از آن در آیات و احادیث به عنوان ستون دین و سجده که از آن بمثابة معراج مومن تذکر رفته است در صورتیکه با آداب و احکام آن ادا و بجا آورده شود، دارای چنان معراج و قدرت متبازری است که راه رسیدن به اهداف بزرگ معرفتی را برای انسان هموار ساخته و او را بر مسند رفیع قرب الهی مقیم می‌سازد و در این باره قرآن با صراحت بیان میدارد که: ترجمه: سجده نمائید و قرب الهی را حاصل نمائید . بگفته حضرت بیدل:

اگر یک سجده احرام نماز نیستی بندی

قضای هر دو عالم می توان یکجا ادا کردن

پیامبر گرامی اسلام میفرمایند: (نماز نور چشم من است، نماز نزدیک کننده هر فرد پرهیز گار به خداوند است و نماز معراج مومن است). عرفان، نماز را چنین معرفی میدارد: نماز در دنیا بمثابة رویت و در آخرت نهایت قرب است و سایر عبادات وسایلی اند از برای نماز و نماز از جمله مقاصد بزرگ معرفتی است.

نماز عمل خالصانه و ادای حرکات نهایت عاجزانه در مقام تسلیم بندگی نسبت به ذات یگانه است که شریف ترین عضو بدن، یعنی لوح جبین برخاک آستان دوست سائیده شده و در یک کلام، نماز نماد و مظهر عجز بنده به بارگاه کبریایی است چنانچه حضرت مولانای بلخ فرموده است: (تانیاری سجده نرهی ای زبون) که هدف اصلی مولانا عبارت از همان ادای سجده عشق با همه آداب آن به بارگاه حضرت کبریایی است.

نماز عبارت از جنبش بنیادی جسم و روان انسان در مقام تسلیم و پدید آوردن تحولات درونی برای نیل به سوی حرکت رجعی است و نباید از حقیقت نماز غافل ماند زیرا قرآن برای غافلان از نماز هشدار داده و به معانی و حقیقت آن که پدیده آورنده انقلاب درونی است سخت تاکید دارد چنانچه مولانا درین باره فریاد سر میدهد:

ای که در مسجد روی بهر سجود

سر بجنبد دل نجنبد این چه سود

در عرفان اسلامی اصل و قانونی است که شناخت و حقیقت هر چیز را می توان به مطالعه ی چگونگی شی ضد آن خوبتر دریافت به این بیت حضرت عراقی توجه نمائید:

به زمین چو سجده کردم ز زمین صدا برآمد

که مرا خراب کردی تو ز سجده ریایی

حالا خوبتر میتوانیم بدانیم زمینی که هزاران آلودگی و کثافات را بالایش تحمل مینماید از ادای سجده ریایی به فغان آمده وسخت نالان است زیرا که این سجده در صورت واقعی بودن آن، معراج انسان است. همچنان واقعییتی است، به هر اندازه ای که کمان، خمیده گردد به همان اندازه قدرت پرواز تیرش بسوی بالا ممکن تر است. حضرت بیدل در جای دیگری ارشاد می نماید که:

ز سجده محرم قرب نشاط ناز شوید

بخاک ختم عروج است اتصال جبین

نمازستون دین انسان است و هرستونی از تهداب عمارت رو به طرف بالا، قیام داشته و می‌تواند بهترین اشاره ای برای نماد بالا رفتن و عروج باشد. باید دانست که ادای هر کدام از فرایض به عنوان بزرگترین تعلیم و وسیله برای کمایی اهداف بزرگ دینی بوده و هرکسی که در عرفان، ادعای عروج و پرواز را دارد باید چگونگی صحت آن مقامات را در چوکات رعایت آداب دینی و محک دستورات فیض بخش منجی عالم بشریت پیامبر عظیم الشان اسلام جناب حضرت محمد مصطفی (ص) جستجو نموده و به آن اعتبار بخشد.

بیدل همه کرامات و مقامات عرفان اسلامی را در گرو یک جمله خلاصه نموده و اعلان می‌دارد :

بیدل کسی به عرش حقیقت نمی‌رسد

تا خاک پای احمد مرسل نمی‌شود

ازین گفته حضرت بیدل بخوبی استنتاج می‌نمائیم که رعایت احکام دینی و ارشادات گهربار پیامبر عظیم الشان اسلام، بهترین و موثر ترین وسیله عروج روحی سالکان راه حقیقت بوده که به برکت آنها تصفیة قلب و تزکیة نفس نصیب عاملان آن گردیده و ابوالمعانی در رابطه با فیوضات حقایق محمدی (ص) که رهبر بشریت بسوی فلاح و رستگاری است در جایی میگوید:

گشت حدوث و قدم نقد حضور و غیاب  
 صورت بحر کرم معنی گنج صواب  
 پیکر او در ظهور فیض هزار انجمن  
 سایه او در عدم صبح هـزار آفتاب  
 حاکم حکم بنا، رهبر راه هـدا  
 سرور دین مصطفی، صاحب وحی و کتاب  
 رخس خیال عقول در ره کنهش به گل  
 تیغ زبان نفوس در دم نعتش کم آب  
 یا نبی الابطحی! ما که و نعت شما  
 رشته نبندد به چرخ ساز طنین ذباب  
 تامله وا کرده ام سهو و خطا کرده ام  
 سوختنم بهتر است بیدل ازین فصل و باب

و حضرت مولانای بلخ هم درین باره میفرماید:

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر  
 دامن آن نفس کش را سخت گیر

که بنا بر موجودیت اسناد موثق عرفانی کنایه از (ظل پیر) جناب سرور کائنات، (دامن) شان عبارت از شریعت و متابعت آن منجی و (نفس کشتن) بمعنی تزکیه نفس است که در قرآن از آن به (یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه) یاد گردیده که نفس سالک به برکت متابعت و

فیض بخشی روحانیت فخر کاینات از حالت اماره به مقام و مرحله مطمئنه ارتقاء می یابد.

### معانی بیت در یک نگاه:

برای انسان کامل، به برکت آثار عشق و جذبات الهی، چنان منزلت و جایگاهی عنایت گردیده است که میتواند به توفیق خدای بزرگ با ادای نماز واقعی که مظهر عجز انسانی است، خود را به عالم لاهوت نزدیک نموده و مستحق تجلی انوار اسم الکبریا سازد. بنده راستین میتواند با خم نمودن سر تعظیم و اطاعت عابدانه برآستان حضرت دوست، مقامات بلند و رفیعی را کمایی نماید. از آنجائیکه فقر مستمندان مظهر سخاوت اغنیاء است، لذا میتوانیم به مفهوم اعطای پاداش انوار کبریایی به دارندگان متاع عجز واقعی که وعده الهی است، بهتر پی برده و برای کمایی نمودن آن دست بکار شد.

ادبگاه محبت ناز شوخی برنمیدارد

چوشبنم سر به مهر اشک میبald نگاه آنجا

واژه ها و معانی:

ادبگاه: مقام ادب و طاعت یا ادبکده

شوخی: غفلت و گناه

بالیدن: بزرگ شدن و فخر کردن

شرح بیت:

حضرت بیدل، آراستگان زیور عجز را مقیمان (ادبگاه محبت الهی) دانسته و توصیه مینماید که هوش را در هردم داشته و از غفلت که به (شوخی) از آن یاد گردیده، باید جداً پرهیز و دوری نمایند زیرا از دیدگاه

عرفان، گذشته و آینده، زادهٔ حال سالک راه حقیقت است و هرگاه سالک به مقام فنا ی حق برسد، گذشته و آیندهٔ آن، حال می‌گردد، و نباید لحظه ای غافل مانده و از کاروان عقب افتد و این در عرفان گفته شده که توبهٔ عوام از معصیت و توبهٔ خواص از غفلت است به گفتهٔ شاعر:

رفتم که خار از پاکشم محمل نهمان شد از نظر  
یک لحظه غافل گشتم و صد ساله را هم دور شد  
حضرت مولانای بلخ دربارهٔ ادب و مراتب آن اشاره ای استدعایی داشته و فریاد سر میدهد که:

از خدا خواهیم توفیق ادب  
بی ادب محروم گشت از فضل رب  
بی ادب تنها نه خود را داشت بد  
بلکه آتش در همه آفاق زد

سلطان العارفین با یزید بسطامی ادب ادبگاه محبت را از عینک عرفانی‌اش نگریسته و آنرا دارای ویژگی های خاص دانسته و میگوید: هر که در پنهان و آشکارا معاملت با خدای خویش به ادب نماید ادیب عشق است و ادب پایهٔ معراج سالکان راه حق است. و اما حضرت بیدل در مصرع دوم توجه و مراقبهٔ سالک را به صفات عارفانه (شبنم) مشابه دانسته و میفرماید:

شبنم عاشق درخشش انوار خورشید است که بمجرد نظارهٔ آن، آب و از خودفانی گردیده و بدینوسیله ادای وظیفهٔ عاشقانه می نماید و باید دانست که پس از آب شدن به شکل قطرهٔ اشکی درآمده و عاجزانه در پای گل فرو می افتد تا بر طراوت گل افزوده و بر آن، فیض بخشی کند. یکی دیگر از کمالات شبنم اینست که وجود شبنم فقط از یک قطره آب پاک آسمانی تشکیل گردیده و صفت وحدتی داشته و از کثرت مبرا است که این صافی طبع شبنم زمینه ساز فنای وجودی آن گردیده و آنرا به

عنوان عاشق و دل باختۀ حقیقی جمال دوست معرفی می نماید که در جای دیگری بیدل به مصداق این موضوع میفرماید:

تاسحر بی پرده گردد شب‌نم از خود رفته است

الوداع ای هم‌نشینان دلبرم آمد بیاد

حالا بخوبی معلوم گردید که هنرشب‌نم، نگاه مشتاقانۀ آن به ظهور قدوم انواری است که عاشق آن بوده و این نگاه و (مراقبۀ) شب‌نم آنقدر برایش سرنوشت ساز است که یک لحظه از آن غافل نبوده و هر لحظه برای مقدم انوار جمال دوست چشم براه است و از چنین عاشق وارسته ای نمی توان انتظار دیگری جز استقبال مشتاقانه را توقع داشت و درین باره حضرت بیدل میگوید:

شب‌نم به غیر سجده چه دارد به پای گل

من هم در آن چمن به همین کار میرسم

بیدل چنانکه ذره به خورشید میرسد

من نیز رفته رفته به دلدار میرسم

و حضرت بیدل در کتاب چهار عنصر خویش درین باره اشاره ای داشته و میگوید:

در یقین آباد عالم تحقیق اولیای حضرت حق، عین حق اند زیرا از ذره به خورشید و از قطره به چشمه ربطی است .

و اما در این بیت غزل، از نظر اینجانب میتوان کلمۀ (مهر) را هم با کسر و هم با ضم خواند زیرا مهر با کسره همان مهر صبحگاهان است که شب‌نم به آن تشبیه گردیده و هم میتوان مهر را با ضم آن خواند که بمعنی همان وسیلۀ مدور و حک شده ایی است که بر روی آن نام اشخاص و مراجع، حک گردیده و از آن استفاده به عمل می آید.

بناء اشک شب‌نم می تواند هم به شکل مهر صبحگاهی که نهایت لطیف و زلال است و هم به شکل مهر مدور که شباهت به چشم را داشته و در

حالت (نگاه) قرار گرفته ، درین بیت قبول و معنی گردد اما به نظر اینجانب چون شب‌نم پس از مشاهده انوار دوست به شکل قطره اشکی مهره و یا مهر مانند ( با ضم ) آب گردیده و درپای گل فرو می‌گلتد بهتر و مناسب‌تر بوده و معنی وسیع‌تری را میرساند.

این میتواند به این معنی هم باشد که، مهر (با ضم) وسیله ایست که در حالت سجده نمودن بر صفحه کاغذ از خود اثر گذار بوده که خطوط معکوس و سر چپه آن به برکت سجده راستین عشق، راست و خوانا می‌گردد بناء می‌توانیم که ارمغان سجده مهرو اثر گذاری آنرا به عنوان شکل‌گیری و باقی ماندن آثار و افکار عارفان و سالکان جهان معرفت بر صفحه دیوان گیتی تلقی نمود که نتیجه روشنگری و رهبری را برای دیگران در قبال دارد.

تعبیر دیگری از تعبیر کلمه (مهر) میتواند به مفهوم لب بستن و خاموشی باشد زیرا در گذشته ها معمول بود که اسناد محرمانه را درجوف پاکت نهاده و درب آنرا مهر می‌نمودند که این معنی بسته بودن و محرم بودن آنرا می‌رساند و حضرت مولانا هم در رابطه با مهر نمودن که کنایه از خاموشی است چنین می‌گوید:

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

لذا می‌توانیم مصرع دوم بیت را اینگونه نیز معنی نمائیم که: ادب‌گاه محبت دارای چنان قوانین و ضوابطی است که شوخی و غفلت را نپذیرفته و انسان سالک باید مانند شب‌نم که در انتظار جلوه انوار قدوم خورشید به مراقبه نشسته و خاموشانه آب گردیده و مانند قطره اشکی که درپای گل فرو می‌گلتد، ادای رسالت نماید.

### معارف و مسایل:

قرآن میفرماید: ان ربك لبالمرصاد، ترجمه: خداوند درکمین قرار داشته (ونظاره گر اعمال شماست)

و پیامبر عظیم الشان اسلام میفرمایند: ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک، ترجمه: خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی، زیرا اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.

با در نظر داشت موارد فوق، اینجانب عقیده دارم که هدف حضرت بیدل، دوری و اجتناب نمودن از شوخی به معنی رعایت همان آداب و احکام الهی است که غفلت را زدوده و انسان را متوجه اصل هدف خلقت آن میسازد زیرا قرآن درین باره میفرماید: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، یعنی ما خلق نکردیم جن و انس را مگر برای عبادت و خدا پرستی، و بایدگفت که تمامی مفسرین کلمه ليعبدون را به معنی نهایی ليعرفون تفسیر نموده اند زیرا از نظر آنان سر انجام هر عبادت خالصانه به معرفت خدایی انجامیده و کسب معرفت بهترین محک اعتبارات طاعات و عبادات خالصانه انسان است.

پیامبر اکرم (ص) بصورت واضح درین باره آئینه اعتبارات و صحت عبادات ما مسلمانان را پیشروی مان قرار داده و فرموده اند که: هرکس چهل روز خداوند پاک را از روی اخلاص و یقین عبادت نماید سرچشمه حکمت از قلب آن به زبانش جاری می‌گردد.

و همچنان در حدیث دیگری فرموده اند:

اگر در سخن ها کم و زیاد نمی کردید و در قلب های خویش نفاق را جای نمی دادید آنچه من می بینم و می شنوم شما هم می دیدید و می شنیدید.

اگر به حقیقت باریک و سر نوشت ساز این احادیث مبارکه عطف توجه گردد میتواند به عنوان یک انگیزه و انقلاب بزرگ درونی، ما را به ما

متوجه سازد زیرا آنانیکه پس از گذشت سالهای متمادی با وجود داشتن علم و کمالات تاکنون موفق به کمایی این موهبت بزرگ و تعین کننده نگردیده اند بهترین مثال واماندن در دشت غفلت است. حضرت نظامی گنجوی تمامی موارد فوق را در این دوبیت خلاصه نموده و می گوید:

روز ها فکر من اینست و هم شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟  
به کجا میروم آخر نمایم وطنم

و این برهمگان روشن است که سالک با ادب و موقع شناس از جمله مقیمان ادبگاه محبت الهی بوده و هیچگاهی روی بر خاک غفلت نسائیده و در یک کلام اینکه او همیشه پشت به شیطان و روی به رحمان است. سالک با ادب از نواهی و منکرات اجتناب نموده و به عالم حقایق متوجه است به گفته بیدل:

شوخی وضع چشم و لب گشت به کثرتم سبب  
زین دوسه صفر بی ادب یک به هزار میرسد

شاید مفهوم شوخی را که از آن به ترک ادب و انجام غفلت معنی نمودیم، بیت فوق بهتر تفسیر نموده باشد.

حضرت آدم پس از زنده شدن و عطسه زدن از شیطان پرسید که چرا رانده شدی؟ خداوند ازین سوال به قهر آمده و گفت که ای آدم از اسرار ما غافل مباش و حضرت مولانا این جریان را چه عارفانه نقل می نماید:

بانگ برزد غیرت حق کای صفی  
تونمی دانسی ز اسرار خفی

پوستین را واژگونه گر کنم  
کوه را از بیخ و از بن برکنم  
پرده صد آدم آندم بر درم  
صدبلیس از نو مسلمان آورم  
گفت آدم تو به کردم زین نظر  
اینچنین گستاخ نندیشم دیگر  
یارب این جرات زبنده عفوکن  
توبه کردم من نگویم این سخن

#### معانی بیت در یک نگاه:

ادبگاه محبت الهی تهر، غفلت و ترک آداب را قبول ندارد و سالکی که در آن مقیم است، باید با رعایت ادب در حال مراقبه و نظاره تجلیات الهی باشد.

شبم که عاشق دلباخته و منتظر جلوه دوست است بالب بسته و خاموش، در انتظار قدوم انوار خورشیدی است که عاشق آن بوده و به خاطر نثار هستی اش آمادگی دارد و در حقیقت این مراقبه و خاموشی زمینه ساز بالندگی نگاه به معشوقی است که جز آن دیگری را نپسندیده است.

بیاد محفل نازش سحر خیز است اجزایم  
تبسم تا کجاها چیده باشد دستگاه آنجا

واژه ها و معانی:

اجزا: جمع جزء یعنی عضو

تبسم : خنده اندک و بدون صدا

چیده : مرتب شده

دستگاه : مقام ها

شرح بیت:

و حضرت بیدل از فیوضات عظیم ارزانی شده برایش که در مقابل متاع عجز بدست آورده یاد آور میشود که بیاد لحظات تجلی (محفل ناز) محبوب حقیقی اجزا و جوارح وجود آن، مانند سحر نورانی گردیده زیرا سحر نماد و مظهر فیض و بهترین زمان برای کسب فیوضات رحمانی است.

(سحر) در ادبیات عرفانی دارای مزایا و ارزندگی های است که تمامی رهروان راه حقیقت از آن به عنوان زمان نزول باران رحمت الهی بر پهنای قلوب بیداران یادآوری نموده و درین باره حضرت حافظ شیرازی، زمان نجات از ظلمت گودالهای جهان هستی اش را بیداری وقت سحر بیان داشته و فرموده است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

سحر درین مصراع میتواند کنایه از موقع بیداری سالک در آن اثنا باشد تا از داشته های آن اعظم فیض را کمایی نماید، پس میتوان گفت که ما در قسمت شرح بیت اول این غزل، عجز رابه معنی ادای نماز عاشقانه استنتاج نمودیم و حالا خوبتر میتوان بر آن متمسک گردید زیرا بیداران در هنگام سحر، آمادگی برای ادای نماز صبح را گرفته و سحر مقدمه ایست برای داخل شدن در وقت نماز صبح صادق و در رابطه به فیض سحر حضرت بیدل درجایی دیگری میفرماید:

صبح صادق مرهم کافور دارد در بغل

گر علاج زخم عصیان میکنی بیدار باش

(اجزا) بر علاوه مفهوم اعضا و جوارح پیکره انسانی، میتواند به معنی اجزای لطایف ده گانه عالم خلق و عالم امر، هم باشد که عبارت اند از: آب، باد، آتش، خاک و نفس که در عالم خلق قرار داشته و قلب، روح، سر، خفی و اخفا که در عالم امر موقعیت دارند. لذا میتوانیم بگوئیم که بیاد محفلی که انوار دوست در آن متجلی است، اجزای لطایف من که ابزار عروج و تعالی اندچنان نورانی گردیده که صفت سحری پیدا نموده اند زیرا بدون طی لطایف نمی‌توان به حقایق عالم بالا دست یافت.

و اما در مصرع دوم: تبسم عبارت از جلوه و تجلی جمالی حضرت دوست است که سالک در وقت سحر مشتاقانه منتظر آن است تا آنرا بدست آورد. به نظر اینجانب، هر (تبسم) و جلوه دوست، فیوضات و مسایلی را در قبال دارد تا نصیب سالکان سازد زیرا در نتیجه نزول لمه‌های رحمانی و تجلیات الهی علوم و معارفی برای سالک ارزانی و اهدا میگردد که تاکنون از آنها مستفیض نگردیده و هر لمه و فیض الهی اشاره و با خبر سازی نهایت ظریفی است که به مقصد القاء علوم و معارف جدید، نصیب سالک گردیده، که حضرت شیخ محی الدین ابن عربی از آن در فتوحات مکی به تفصیل و مستندات یاد آوری نموده است.

بناء، ازینکه حضرت بیدل به استقبال محفل ناز محبوب حقیقی در هنگام سحر بیدار و آماده گردیده است، تبسم و یا جلوه محبوب میتواند برایش (دستگاه) ها و یا مقامات والاتری را در آن مقام ملکوتی ترتیب و فراهم نماید که تا کجاها به معنی وسعت و فراخی پهنای آن مقام تلقی گردیده و درین باره می‌توان از ارشاد گهربار پیغمبر اکرم استمداد جست که فرموده اند: اگر هر روز بر دانش و بینش من افزوده نمیگردد طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد. و در اخیر میتوانیم کلمه (چیده) را به معنی چیدن و نهادن و مرتب کردن دانست زیرا جلوه تبسم که در

بالا تفسیر شد آنرا پرورانیده و به ارمغان آورده است. یکی دیگر از مسایلی که باید حتماً به آن اشاره گردد اینست که: هرگاه اوراد ووظایف سالک راه حقیقت به نصاب تکمیلی آن برسد، موکلات آن وظایف به عنوان معاون آن برای همیشه با او حاضر و همراه اند، مثلاً آنانیکه نماز تهجد را ادا می نمایند پس از مدتی موکل نماز آنرا در وقت معینه ادا می نمایند، بیدار ساخته تا نماز شان فوت نگردد. لذا میتوانیم تا از سحر خیزی اجزای سالک، به موکلانی که در بیداری آن در وقت نزول باران رحمت الهی با او همکاری دارند هم اشاره نمود.

### معارف و مسایل:

خداوند پاک درقرآن می فرماید: تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطمعاً ومما رزقناهم ينفقون، ترجمه: پهلوی های خود را از خواب برمیدارند و خدای خودرا از روی طمع و ترس می خوانند و از آنچه داده ایم انفاق می کنند.

بیداری و مراقبت از اوقات سحر برای سالک راه حقیقت وظیفه حتمی بوده که میتواند بوسیله دریافتن آن عطش بیتیابی خود را فرونشانده و از قطره بحر بیکران فیوضات الهی در هنگام سحر سیراب گردد. با درنظر داشت اینکه خداوند پاک مزد نیکو کارانرا ضایع نمی سازد، ازین تذکر حضرت بیدل بخوبی دریافته میشود که جلوه های رحمانی شامل حال آنانیکه مشتاقانه در وقت سحر بیدار و طالب آند، گردیده و در نتیجه بر وسعت بینش و دانش معرفتی آنان افزوده میگردد.

### معانی بیت دریک نگاه :

سالک برای نظاره انوار جمال دوست، سحرخیز، بیدار و آماده بوده و هر نفس چشم براه قدوم بلاکیف دوست حقیقی در منظر تماشااست.

نغمه تـارنفس بی مژده وصلی نبود  
نبض دل تا می پرید آواز پای یار داشت  
و همچنان تبسم و جلوه انوار دوست باعث تنظیم و ترتیب مقامات و  
دستگاه های معنوی می شود که برای سالک مهیا گردیده و به عنوان  
پاداش الهی برای ارتقای سالک محسوب میگردد.

### مقیم دشت الفت باش و خواب ناز سامان کن بهم می آورد چشم تو مژگان گیاه آنجا

واژه ها و معانی:

مقیم : اقامت گزیده

الفت : مهربانی

شرح بیت:

درین بیت حضرت بیدل پیامی برای سایر مشتاقان راه حقیقت داشته و  
به عنوان یک هدیه بزرگ از آرامش و اطمینانی که در آن مقام برای هر  
(مقیم) میسر و آماده گردیده و از آن بنام (دشت الفت) تعریف  
گردیده است یادآور شده و آنرا در آنجا فرامی خواند تا با نیاز عاشقانه  
آسوده خاطر و ناز پرور باشند.

(خواب) که نماد آرامش و راحتی است از آن به مثابه سامان دشت الفت  
تعریف شده و عبارت از همان اطمینان قلبی است که برای مقیمان آن  
انجمن به ارمغان دارد و در این مصراع بصورت روشن، بیان و مشخص  
گردیده است .

واضح و روشن است که مقیمان دشت الفت که کنایه از سایه رحمت  
الهی است، همیشه آسوده خاطر بوده و با قلب مطمئن زندگانی  
هدفمندی دارند زیرا این یک اصل قبول شده ای است که ایمان و عقیده  
راسخ بر جرات انسان افزوده و روح و روان وی را آرام میسازد و این

حقیقتی است که انسان معتقد نسبت به انسان غیر معتقد از توازن فکری بیشتری برخوردار بوده و بسیار امیدوار است و امید وسیله ادامه زندگانی هدفمند است.

تحقیقات طبی امروزی هم نشان داده که انسان های غیر موحد در معرض خطر سکتة های قلبی قرار داشته که ارقام مرگ و میر آنان به ۶۶ فیصد میرسد.

سلطنت دینی، عالی ترین متاع با ارزشی است که نصیب انسان موحد گردیده و دیگران از آن بی بهره اند.

حالا به ذکر یک خاطره می پردازم:

در مسجد غوث الاعظم در مکروریان اول کابل دوستی دارم که نهایت با تقوا ست و او برایم گفت : در مدینه منوره شامل درس شدم و یکنفر جوان امریکایی هم با ما همصنفی بود.

جوان امریکایی که تازه به دین نجات بخش اسلام گرویده و مشرف شده بود بسیار شب زنده داری نموده و حتی صبح ها برای ادای نماز ما را بیدار میساخت.

جوان که بسیار اشکریز بود علت را از وی جویا شدیم، او با ناله های جاسوز می گفت: من یک هنر مند مشهور و در عین حال زیبا صورت کشور امریکا بودم که انواع مفاسد اخلاقی را انجام داده و از هر کدام آنها خاطراتی دارم اما قسم بذات احدیت که حلاوت ادای یک سجده در نمازهایم، قطعاً قابل مقایسه با لذت های عیاشی آن زمان نبوده و از آنها سخت رنجور و شرمنده ام و باید گفت که همه لذایذ و حلاوت ها در داشته های دینی است.

مثال دیگری برای اثبات آرامش های دینی اینست که اینجانب در سال های قبل از طریق هوایی عازم اروپا بودم، نمیدانم چرا در قسمتی از مسیر فضا برایم نا خودآگاه ترس مستولی شد و نمیدانستم چگونه به

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۴۰

رفع آن بپردازم.

ناگاه بیادم آمد که پیامبر عظیم الشان اسلام فرموده اند: وضو سلاح مومن است، بلافاصله از جایم بلند شده و درتشناب طیاره وضو نمودم. باور کنید بمجرد تکمیل شدن وضو، برایم آنچنان آرامشی دست داد که زبانم از بیان آن عاجز است.

از بیان دو مسئله فوق به این نتیجه میرسیم که: هر کس مقیم دشت الفت الهی گردد آرامش خاطر و اطمینان قلبی، موهبتی است که نصیب وی گردیده و از زندگانی اش بهره های مادی و معنوی راکمایی می نماید و روانشناسی بر این مسئله تاکید دارد که تنها موازین دینی آرام بخش دلها بوده و می توان درسایه آرام بخش دین به اطمینان کامل قلبی دست یافت.

و اما در مصرع دوم، باید چنین اذعان نمود که در دشت الفت (گیاهانی) وجود دارد که میتوان از آنها به عنوان سالکان راه حقیقت نام برد، زیرا گیاهان هر دشت ابزار زینت و آرایش آندند. حالا باید به این موضوع اشاره نمود که گیاهان دشت الفت به خاطر همرنگ بودنشان، از یکدیگر کسب فیض مینمایند یعنی اینکه همان خواب ناز و یا آرامشی که نصیب یکی از مقیمان دشت الفت گردیده به دیگران هم تاثیر خود را بجا گذاشته و این آرامش و راحتی را نصیب دیگران هم مینماید، به گفته بیدل:

عالمی از یک دلی آگه روشن می شود

یا اگر بهتر بگوئیم (مژگان) چشم سایر گیاهان دشت الفت هم، به برکت آرامش خواب ناز یک سالک بهم آورده شده و همه با هم مستغرق عشق الهی اند، بگفته ی حضرت بیدل که در جای دیگری میفرماید:

سینه چاکان میکنند از یکدیگر کسب نشاط

از نسیم صبح، شمع خانه گل روشن است

و درین رابطه شاعر دیگری چه عارفانه فرموده است که:

هریک ازین رهروان رهبر یکدیگراند

قافله عشق را قافله سالار نیست

از مصراع دوم بیت بخوبی در می یابیم که: هم‌کابان سفر دشت الفت، آئینه سان از یکدیگر کسب فیوضات نموده و یکی بر دیگری فانی اند و هیچگونه امتیازی را نسبت به یکدیگر درخود احساس نمی کنند.

باید گفت که این همرنگی و همطرازی باعث فنای شان نسبت به یکدیگر گردیده و انوار رحمت الهی در آنها متجلی میگردد زیرا نزول رحمت الهی بر مساحت قلبی که عاری از دوئی است صورت می پذیرد و مولانا در اینباره میگوید:

گر هزاران طالب اند و یک ملول

از رسالت باز می ماند رسول

حضرت غوث ثقلین امام عبدالقادر گیلانی (رح) در کتاب سراسرارش ارشاد مینماید که: هرگاه تعدادی از رهروان راه حق حضور بهم رسانیده و طالب نزول رحمت الهی اند، بخاطر تحقق فنای آنان باید عالم با خود نیت نماید که چون علم برابیم امانتی است و بایست در روز حشر پاسخگوی چگونگی عملی نمودن آن در دنیا، به خداوند پاک باشم لذا مسئولیتم زیاد است و ازینرو شخصی که علم ندارد ازمن بهتر و کم مسئولیت تراست.

بالمقابل شخصی که علم زیادی ندارد باید چنین اذعان بدارد که علم، صفت خداوند است لذا عالمی که دراین محفل حضور دارد از من بهتر و مقامش والاتر است.

جوان باید با خود نیت نماید که پیران زود تر بسوی حق رجعت مینمایند و بالمقابل پیران با خود نیت نمایند که جوانان چند سال محدودی، است که از عالم ارواح به عالم اجساد فرود آمده و هنوز بوی

رحمانی دارند و ما درین خاکدان روزگاری است که رنج دوری از اصل را می کشیم که در نتیجه این فنا ، رحمت الهی نزول نموده و همه را از آن مستفیض میگرداند.

حافظ هم که از جمله مقیمان دشت الفت الهی است ، تماشای عارفانه و آرامش خواب نازش را در لابلای معانی این بیت پیچانیده و میگوید:

در خرابات مغان نور خدا می بینم  
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم  
هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال  
با که گویم که درین پرده چه ها می بینم  
کس ندید است زمشک ختن و نافه چین  
آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

### معارف و مسایل:

در قرآن عظیم الشان این کلام سر نوشت ساز، فقط آرامش و اطمینان قلبی در ذکر و یاد خدا خلاصه شده که هر چنگ زننده به دامن بلاکیف دوست حقیقی میتواند آنرا در خود متبلور سازد، آیت: الا الذین آمنوا و تطمئن القلوبهم بذكر الله، ترجمه: آنانیکه ایمان دارند دل‌های شان به یاد خدا آرامش پیدا می کند.

واین را باید تذکر داد که تنها یاد خدا، آرام بخش روح و روان انسان بوده و ماحی تمامی تشویشات و وسواس شیطانی و نفسانی است. بناء آسودگان دامن دشت الفت الهی کسانی اند که با آرامش خاطر و اطمینان قلبی در دنیا زندگانی داشته و با آن از دنیا به سوی عقبی سفر با توشه دارند.

### معانی بیت دریک نگاه :

هرگاه انسان با اخلاص کامل رهرو راه حقیقت گردد عنایات مزیدی شامل حالش گردیده که بر علاوه روشنگری ، نتیجه آرامش روحی و اطمینان قلبی را برایش به ارمغان دارد.

انسانی که دارای قلب سلیم است می تواند با ایثار، آرامش و اطمینان را نصیب دیگران هم نموده و به آنان رهنما و رهبر گردد زیرا رجال الله در تفسیر و تبیین کتاب الله و انتقال حقایق اصالتاً و رسالتاً وظیفه دارند.

### خیال جلوه زار نیستی هم عالمی دارد ز نقش پاسری باید کشیدن گاه گاه آنجا

واژه ها و معانی:

خیال: تصورات روحی

جلوه: نمودارشدن

نیستی: نابودی

گاه گاه: بعضی اوقات

شرح بیت:

(خیال) ازجمله ابزار سیر و سفر به سوی عالم بالاست و خیال عالم منفصل جزء عالم مثال بوده و برای سالک هنر محسوب می شود چنانچه حضرت مولانا خیال عالم منفصل را چنین می ستاید:

آدمی را فربھی است ازخیال

گر خیالاتش بود صاحب جمال

آن خیالاتی که دام اولیاست

عکس مهرویان بوستان خداست

(خیال) وسیع ترین عالم مخلوقات است و هرگاه خیال تکمیل گردد به کشف منتهی میگردد و باید دانست که خیال عالم متصل چون به جهان

کثرت تعلق دارد کار ساز نیست.

خیال به معنی یاد هم تعبیر شده میتواند لذا سالکی که عجز را پیشه نموده و با زیور آن آراسته میگردد از هستی خود فانی گردیده و به سوی عالم بقاگام بر میدارد، تا انوار ذات حضرت هستی بر او متجلی گردد و در جایی حضرت بیدل درین باره میگوید:

دل آگاه از هستی نبیند جز عدم بیدل

به غیر از عکس درآئینه روشن نمی گنجد

باید یاد آورشد که (فقر) به فتوا و تعبیر عرفای بزرگ عالم اسلام عبارت از افتخاری است که سالک درجهان وجودش، فقط آثار عشق به خدا را سراغ داشته و از همه ما سوا جدا و مستغنی است زیرا پیامبر اسلام متاع فقر را فخر خویش دانسته و صاحب‌دلی هم درین رابطه چنین میگوید:

ای دل بیاکه فکر به کار دیگر کنیم

جز مهریار خیر و شر از خود بدرکنیم

آئینه مقابل وجه خدا شویم

بی پرده و حجاب به جانان نظرکنیم

چون روح سالک عروج نماید، غیر حق را نیست دانسته و به آن وجود هستی قایل نمی باشد و ازینرو صوفیه عالم را درمقام هست خیالی پنداشته و خلق آنرا در مقام و هم میدانند، مانند روشنی آفتاب که در روز مانع رویت و دید ستارگان می گردد.

عالم فقر و (نیستی) عبارت از پاک سازی بساط دل از گرد هوس ها و خواهشات نفسانی به منظور غرس نهال قامت بلا کیف حضرت هستی مطلق است که پس از بارور شدن، زمینه را برای کسب فیوضات رحمانی مساعد میسازد و در یک کلمه اینکه در تمام ملک وجود سالک ذره از آثار غیر، و جود نداشته و آئینه سان در انتظار جلوه انوار دوست قرار دارد.

#### ۴۵ ■ گنج بقا

در مقام فنا تمامی علوم حصولی از سالک پاک گردیده و علوم حضوری  
برایش نصیب میگردد و برای سالک، عالم حیرانی دست میدهد.

هر که او را خاطر آشفته است

حق به گوش او معما گفته است

از نظر حضرت بیدل توجه به آئینه (جلوه زار نیستی) هم عالم پر شور و  
شعفی دارد که حقایق آن نصیب سالک گردیده و به اساس نظاره اسرار  
حق، مقاماتش طی و کامل میشود.

درین مقام اسرار و راز هایی نهفته است که اساس فنای سالک را بنا  
نهاده و او را رهسپار عالم بقا می سازد، بگفته رهی معیری:

سوی دیار صبح رود کاروان شب

باد فنا به ملک بقا میبرد مرا

بابال شوق ذره به خورشید میرسد

پرواز دل بسوی خدا می برد مرا

و در مصراع دوم بیت، حضرت بیدل نشانی راه و مسیر حرکت به جانب  
جلوه زار عالم نیستی را با اشاره عارفانه ترسیم نموده و عقیده دارد که  
فقط از راه و مسیر (نقش پا) که کنایه از تواضع و همان عجز که بیدل به  
آن ارادت خاص دارد، میتوان عبور نموده و به آن مقام رسید.  
به نظر اینجانب نقش پا میتواند تقلید از بزرگان و زفتگانی باشد که قبلا  
آن راه را پیموده و به سر منزل مقصود رسیده اند:

عاجزی را پیشوای سعی مقصد کرده ایم

بیشتر نقش قدم ما را به منزل رهنماست

تقلید و گام نهادن بر نقش پای و اصلا، هدفمند و اثر گذار است زیرا  
انسان بدون رهبر و یا مرشد محال است که راه طریقت را پیموده و  
دارای مقامات گردد و حضرت امام ربانی صاحب در مکتوبات هم این را  
از امور نادر میداند و حافظ هم درین باره اشاره ای دارد:

قصد این بادیه بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گم‌راهی

یکی از جمله دلایل تقلید از حق اینست تا در پهلوی راه راست و هدفمند، راه‌های دیگری ترسیم نگردیده و انسان از خطر خسران و هلاکت آنها در امان باشد.

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن

هر که با نوح نشیند چه غم از توفانش

انسان دارای حالات و مقامات مختلفی است و آنکه همیشه در یک حال قرار دارد حضرت شهنشاه عالمیان است که بر تخت حکمروایی و سلطنت بی زوالش بصورت بلا کیف تکیه زده و ناظر بر جمیع احوال مخلوقات است.

در رابطه با مصرع دوم بیت می‌توانیم اشاره دیگری داشته و بگوئیم:

تعقیب نقش پای رفتگان وادی حقیقت سر نوشت ساز و تعین کننده است به عنوان مثال اگر نظری کوتاه بر داستان اصحاب کهف داشته باشیم بخوبی در خواهیم یافت که سگ اصحاب کهف هم بخاطر تعقیب راه نیکان از جمله مقبولان گردید که این همت هم‌رهی، صفت سگی را از او زایل و به نیکویی و مقبولیت مبدل ساخت.

حالا باید تعمق نمود، انسانی که اشرف مخلوقات است در صورتیکه با همت کامل اقتدا به نیکان نماید آیا از فیوضات الهی بی بهره گردیده و به سر منزل مقصود نایل نخواهد آمد؟

مرغ با پر می پرد تا آسمان

پر مردم همت است ای مردمان

در عرفان گفته شده که اگر جثه نشان بزرگی بودی باید به آسمان لقب افتخار کرمانا داده شدی بنا براین به انسان به خاطر همت والایش که

طالب معرفت است تاج کرمنّا اعطا گردیده است.

### معارف و مسایل :

قرآن میفرماید: اولئک الذین هداهم الله فیهدهم اقتده، ترجمه: ایشان کسانی اند که خداوند آنانرا رهنمایی نموده پس برای آنان اقتدا کن. کسانی که رنگ های تعلق جهان کثرت در دامن شان لکه گذار نیست، رو به عالم بالا داشته و خیال جلوه زار نیستی به آنان توأم و یکجاست، پس ایشان کسانی اند که ما می توانیم با تقلید از آنان، به معارف بزرگ و تعین کننده نایل آئیم.

یا الهی دستم از حبل المتین کوتاه مساز

گر محمد مصطفی هم بود بی رهبر نبود

معانی بیت در یک نگاه:

آنانیکه از خود فانی شده و به حقیقت جهان آفرینش می اندیشند، پا بسوی عالم بقا نهاده و از آن سرخوش اند و باید اذعان نمود که آنان با تقلید از حق، مشتری این بازار گردیده و مرشد شان کامل و آراسته با زیور فضایل شریعت و طریقت است.

### خوشا بزم وفا کز خجلت اظهار نومیدی

### شرر در سنگ دارد پر فشانیهای آه آنجا

واژه ها و معانی:

بزم: محفل

خجلت: شرمساری

اظهار: ظا هر ساختن

نومیدی: نا امیدی

شرر: آتش

پرفشانیها: پرواز و بالا رفتن

### شرح بیت:

از نظر حضرت بیدل آنانیکه بر قول و اقرار روز الست خویش تاکنون ثابت قدم مانده و بسوی ماسوا رجوع و میل خاطر نکرده اند، وفای پیشه گان (بزم وفا) بوده که میتوان آنانرا تاجداران بزم وفانامید، لذا آنان نومید الطاف بیکران الهی نبوده و اگر احیاناً بخاطر غلبه و مستولی شدن حالاتی بگونه غیر اختیاری به ایشان حالت نومیدی رخ میدهد، آنان پس از خود آمدن از (اظهار آن نومیدی) خجل گردیده و این (خجلت) به مثابه یک ندامت و پشیمانی بر ایشان ارزشمند بوده و کارساز است زیرا که خداوند به بازگشت کنندگان عنایت میفرماید، و حضرت بیدل در اینباره فرموده است:

آهوی دشت معاصی را دو روزی سر دهید

تا کجا خواهد رمید آخرش کار رحمت است

ازین فحوای بیت خوشا بزم وفا، بخوبی بر می آید که مقیمان بزم وفا و تعهد، با دو بال امید و خوف پرواز نموده و اگر گاهی هم نومیدی به آنان رخ میدهد بلا فاصله متوجه اصل گردیده و از اظهار آن خجل الطاف کبریایی گردیده و در نتیجه، اظهار این خجلت به آنان نیروی دیگری می بخشد زیرا حضرت بیدل عقیده دارد که انسان دارای دو بال پرواز یعنی پرواز رحمانی و شیطانی بوده که اولی متعلق به نفس مطمئنه و دومی متعلق به نفس اماره است و باید گفت که اولی رو بسوی عالم لاهوت داشته و دومی رو بسوی فلاکت و خسران ناسوتی است.

در انسان اجتماع ضدین وجود دارد به این معنی که هرگاه انسان با قلب آگنده از رزایل، زندگی نماید خذلان به کمک آن شتافته و دارای سیر نزولی بسوی پرتگاه بوده و هرگاه انسان با قلب سلیم زندگانی نماید توفیق به معاونت آن پرداخته و دارای عروج بلند انسانی است که این حالات را حضرت بیدل در پیامی عارفانه چنین شرح میدهد:

برخود از غفلت بهشتی را جهنم کرده ایم  
گردل از شرم معاصی آب گردد کوثر است

اگر اندکی به معنی و تقابل دو کلمه (بهشت) و (جهنم) و همچنان (آب شدن شرم معاصی) و (کوثر) دقت نمائیم بخوبی در می یابیم که هر دو حالت در وجود انسان وجود دارد، هر گاه انسان از معاصی دوری نماید شرم آب شدن از معاصی به مثابه ی آب کوثر در انسان با ارزش بوده و کارساز است و ازین تقابل کلمات، هدف اصلی حضرت بیدل بخوبی بر می آید که اظهار نومیدی برای سالک گناه و خطر عظیمی است ولی با لمقابل خجلت اظهار نومیدی، برای انسان سالک مقامی است و در مصرع دومی نتیجه و پیام این خجلت را تشریح نموده و میگوید که از اثر پدید آمدن این خجلت و یا بهتر بگوئیم خجلت این بی ادبی، (شرر) وسوزشی در سالک بروز میکند که میتواند به برکت و شدت آن در دل سنگ از آه ندامت خویش اثر وارد نموده یعنی اینکه آه و ناله تاسف و خجالت اظهار نومیدی سالک وسیله نفوذ در دل سنگ هم شده می تواند به قول حضرت بیدل:

گریه چون شدیدی اثر، از ناله ما کن حذر  
آب ما خون گشت اما آتش ما آتش است

میتوان به این بیت حضرت بیدل اشاره کوتاه و مجموعی داشت که آنانیکه از غفلت و معاصی پشیمان اند و پس از نومیدی به امید نوازش مجدد، با خجلت و اقرار به کوتاهی شان، نادمانه سر برآستان حضرت دوست می ساینند، این ناله و (پرفشانی های آه) جانسوز شان نورانی بوده، شرر درسنگ وارد ساخته و آنرا از شدت حرارت خود می سوزاند زیرا که آه، راه بسوی خداست.  
(سنگ) می تواند به معنی سختی دلی که نومید گردیده است هم تعبیر

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۵۰

گردد زیرا کلمه سنگدلی در ادبیات دری معمول است.  
حضرت مولانا در رابطه به اشک ندامت و اظهار خجلت و تاثیرات مثبت آن در مثنوی معنوی واقعه ای را چنین بیان مینماید:  
حضرت معاویه که در یکی از روزها بخواب مانده بود و نزدیک بود نماز صبح وی فوت گردد، شیطان با عجله خود را به او رسانیده و او را بخاطر ادای نماز بیدار ساخت.

حضرت معاویه علت و انگیزه این حرکت شیطان را با تعجب جویا گردیده و شیطان دلایلی را مبنی بر کمک به حضرت معاویه اظهار نمود که مورد قبول و قناعت وی قرار نگرفته و از شیطان علت اصلی آنرا جویا گردید.

شیطان در جواب گفت: در یکی دیگر از روزها که نماز صبح را قضا کردی، درست بیاد دارم که بخاطر آن خجلت به قدری دربارگاه خداوند ناله و تضرع سر دادی که فایده و نتایج آن ناله بارها از ادای نمازت بیشتر و افزون تر بود و تو، به خدا نزدیک تر شدی، از آنجائیکه وظیفه ام دور ساختن بندگان از خداوند رحمان است امروز ترسیدم که با فوت شدن نمازت باز آنقدر ناله جانسوز سردهی که تو را به خدا وند نزدیک تر سازد، لذا این را ترجیح دادم تا تو را از خواب بیدار نمایم.

اگر به حقیقت این رویداد، عطف توجه مبذول شود واضح تر میگردد که ناله و (پرفشانی های آه) تضرع بنده و اظهار خجلت به بارگاه کبریایی تا چه حدی پر قدرت و کار ساز است که در پرتو آن میتوان به تفسیر بیت بالا بیشتر آگاه و متیقین شد.

و درین باره حضرت بیدل درجایی دیگری چه عارفانه سر عجز برآستان حضرت دوست گذاشته و استدعا دارد که:

تو کریم مطلق ومن گدا چه کنی جزاین که نخوانی ام  
دری دیگری بنما به من به کجـا روم چو برانی ام؟

### معارف و مسایل :

خداوند بزرگ در قرآن پاک در حساس ترین مرحله زندگی انسان که شیطان از راه های مختلفی می خواهد بر او غالب آید چه حکیمانه باب دیگری میگذراید و ارشاد میفرماید که:

(لا تقنطوا من رحمۃ الله) یعنی با وجود همه گناهان و معاصی خویش از لطف و رحمت الهی نا امید نشوید که این پیام الهی تا ابد می تواند مرهم گذار قلوب شکسته و آماده نمودن بندگان راستین به بازگشت بسوی خدای بخشنده و مهربان باشد.

پیامبر بزرگوار اسلام ص میفرمایند: هرگاه بنده توبه نماید خداوند بیشتر راضی و خوشحال می شود از کسی که در بیابانی متاع و مرکب سواری اش را بعد از گم شدن پیدا می نماید و حدیث دیگری است که: (التائب من الذنب کمن لا ذنب له) ترجمه: تو به کننده ازگناه مانند کسی است که گناهی نکرده است.

روایتی است که دوزخ از خدای بزرگ پرسید: همچنانکه سایر مخلوقات را به وسیله من عذاب می نمایی، اگر از من اشتباهی سر زند چگونه به عذاب مبتلا می گردم؟

خداوند پاک فرمود: بدان که تورا در حرارت آتش درون سینه دوستانم انداخته و عذاب میکنم و از اینجاست که گفته شده: نور توحید مومن، نارسوز است.

یکی دیگر از مفاهیم (شر در سنگ دارد پر فشانی های آه آنجا) از نظر اینجانب این خواهد بود که:

چون ابزار حرارت دوزخ، سنگ های کوه و گوشت جان کافران است، لذا می توانیم بگوئیم که مومن در نزد خداوند و مخلوقاتش از چنان عظمتی برخوردار است که، هرگاه مومن از پل صراط میگذرد از زبان

دوزخ، ندایی می شنود که ای مومن از بالایم زودتر بگذر که نور توحید تو، نار مرا سرد می سازد.  
 بناً میتوانیم بگوئیم که آه توبه و نتایج توحید، از چنان قدرتی برخوردار است که آتش به جان دوزخ زده و آنرا نسبت به مومن بی تأثیر می سازد  
 به گفتهٔ پدرم استاد بهره: عشاق تو را نیست اثر آتش سوزان

### معانی بیت در یک نگاه :

بزم وفا که همان ادبگاه محبت است دارای چنان ویژگی است که اگر سالک پس از اظهار نومیدی بخود آید و بلافاصله نوای خجلت و آهنگ ندامت سرداده و خواهان مغفرت الهی گردد، به برکت این بازگشت و ناله و آه در دل سنگ که نماد سختی است اثراتی پدید آمده و آنرا موم سان نرم می سازد که می توانیم ازین سنگ به قلب غافل گشته هم تعبیر نمائیم زیرا امید هم از جملهٔ الطاف بیکران الهی است که در نرمش قلب سالک موثر و کار ساز است.

به سعی غیر مشکل بود ز آشوب دویی رستن  
 سری در جیب خود دزدیدم و بردم پناه آنجا

واژه ها و معانی:

سعی: کوشش

غیر: ماسوای خدا

آشوب: خطر و وسوسه

دویی: دو رنگی

رستن: نجات یافتن

جیب: گریبان

### شرح بیت:

هرچیز تاثیر پذیر است بجز از عشق که ما سوای خود را می سوزاند و انسان بوسیله عشق از دویی نجات حاصل می نماید به گفته مولانا:

عشق آن شعله است چون او بر فروخت  
غیر معشوق هر چه بود آنرا بسوخت  
غیر معشوق ار تماشایی بود  
عشق نبود هرزه سودایی بود

(وحدت) انتخاب و منظور حضرت بیدل بوده و از جهان کثرت گریزان است، و کثرت را (غیر) دانسته و روی به جهان وحدت داشته و آنرا موطن اصلی اش میداند:

وحدت آهنگان رفیق کاروان غیرت اند  
آنکه با ما میروند با هیچکس همراه نیست

حضرت بیدل ماسوا را کمینگاه (آشوب دویی) دانسته و از آن سخت نفرت دارد، و نجات را در اجتناب نمودن از آن میداند و به کوشش وسعی غیر، رهایی و (رستن) ازدوئی را ممکن ندانسته و انسان را پایبند گل ظلمت میداند و همه فکرش برای نجات از دویی و دماندن فیض وحدت در ملک وجود است و درین رابطه حضرت مولانای بلخی چه مناسب فرموده است که :

دوئی را چون برون کردم یکی دیدم دو عالم را  
یکی بینم یکی خوانم یکی جویم یکی دانم

و اما حضرت بیدل در مصراع دوم این بیت نشانی راه بیرون رفت از (دوئی) را سراغ داشته و فقط فرو بردن (سر در جیب خود) را ما من تحقق این خواسته و معراج میداند به این معنی که از خود شروع کردن و با خود محاسبه نمودن سر آغاز همه عروج هاست به گفته حضرت بیدل که در جای دیگری می گوید:

گر بخود سازد کسی سیر و سفر در کار نیست  
این که هر سو میرویم از خویش رم داریم ما  
حالا بهتر معلوم شد که در خود فرو رفتن دارای چه معراجی است که  
بمثابه خشت نخست تهداب نجات از دوئی و شر آنست.  
یک نفس بیدل سری باید نثار جیب کرد  
غیر مجنون نیست کس در خیمه لیلای ما  
انسان بهترین و کامل ترین نمونه آثار خلقت در روی زمین بوده و به آن  
خلیفه خدا گفته شده و متصف به صفات مستخلف منه است یعنی  
اینکه خدای بزرگ از تمامی صفاتش پرتویی بر وی تابانیده و او را از اثر  
تجلی اسما و صفاتش مفتخر گردانیده و تاج خلافت به او ارزانی داشته  
است.

صفات رحمانی در وجود هرانسانی به ودیعت نهاده شده و سالک  
میتواند با توجه و مراقبه قلبی هر کدام آنرا صیقل داده و آنها را از اثر  
نور ریاضت و مجاهدت نورانی تر گردانیده و به اصل آن متوصل سازد.  
مولانا ی بلخ در این رابطه چه مهربانانه فریاد بر آورده و همه را بسوی  
خود نگری و خود سازی رهنمون می شود که:  
ای قوم به حج رفته کجائید کجائید؟

معشوق همین جاست بیائید بیائید

معشوق توهمسایه دیوار به دیوار

دربادیه سرگشته شما در چه هوائید؟

وحضرت بیدل در جای دیگری برای پویندگان راه حقیقت خطی را

ترسیم نموده و میگوید:

در گریبان غوطه خوردم رستم از آشوب دهر

کشتی ام میرد توفان لنگرم آمد بیاد

### معارف و مسایل:

قرآن میفرماید: (وفی انفسکم افلاتبصرون) ترجمه: آیا در نفس های خود نگاه نمی کنید تا بینا شوید؟

پیامبر عظیم الشان اسلام که رحمه للعالمین اند به همگان پیامی دارند که به پهنای زمین وسعت معانی و فیضانی دارد و آن اینکه، من عرفه نفسه فقط عرفه ربه یعنی کسی که خود را شناخت گویا که خدای خود را شناخت، پس ازین ارشاد حضرت سرور کاینات بخوبی معلوم گردید که خود شناسی خدا شناسی بوده و انسان می تواند با فرو رفتن و پرداختن به حقیقت خلقت خود، از منجلات دوئی نجات حاصل نماید و دامن دل را از آلودگی های نفسانی پاک نماید.

یکی دیگر از مسایلی که در عرفان از آن بمثابة یک اصل مطرح گردیده توجه سالک به ده لطیفه عالم خلق و امر، است که عبارت اند از آب، باد، آتش، خاک، نفس، روح، دل، سر، خفی و اخفا، که سالک با طی طریق آن مقامات میتواند به سراغ وادی طلب به دیدار حق بشتابد:

بی ریاضت از دل سالک نجوشد راز عشق

### معانی بیت دریک نگاه:

خداوند، یگانه دوست همیشگی انسان مسلمان بوده نوازشگر و دعوتگر او بسوی خیر و سعادت دارین است ولی بر عکس، شیطان و نفس اماره دشمن انسان بوده و وی را بسوی بدبختی و هلاکت رهنمایی می نماید، لذا بکوشش و قیادت غیر نمی توان از دوئی نجات حاصل نموده و

نظاره‌گر حقایق جهان وحدت شد.

یگانه راهی که انسان را در قدم اول می‌تواند از شر دوئی رهایی بخشد، بخود اندیشیدن و غرق شدن در اسرار و حقایقی است که در وجود انسان به عنوان نشانی راه، بودیعت نهاده شده است.

هدف اصلی از شناخت خود به معنی و مفهوم شناخت لطایف ده گانه‌ای است که راه را بسوی شناخت خدا هموار می‌سازد که در عرفان به عنوان اصل و تهداب قبول گردیده است.

قابل تذکر است که در بین هر لطیفه ده هزار حجاب نورانی و ظلمانی وجود داشته و راه آن پر خم و پیچ است که به برکت اخلاص کامل سالک گاهی هم برای برخی به عنوان موهبت عظمی در یک آن، میسر میگردد:

راهی که زاهدان به چهل اربعین روند  
مست شراب عشق به یک آه میرود

**دل از کم ظرفی طاقت نبست احرام آزادی  
بسنگ آید مگر این جام و گردد عذرخواه آنجا**

واژه ها و معانی:

نبست: بسته نکرد

احرام: لباس پوشش

**شرح بیت:**

(دل) درجهان معرفت، کعبه الله گفته شده و بزرگترین و شریف ترین عضو وجود انسان است، دل انسان میان عالم خلق و عالم امر، برزخ است

و ازینجاست که دل از عرش خدا هم بزرگتر و وسیع تر است زیرا در حدیث قدسی خداوند بزرگ میفرماید که: زمین و آسمان گنجایش مرا ندارند و من در قلب مومن قرار دارم که این به خوبی میتواند بیانگر وسعت و پهنای جهان حقیقی دل باشد:

غافل مباش از دل یاس انتخاب من

کاین قطره از گداز دو عالم چکیده است

حضرت مولانای بلخ در این مورد ضمن تائید ادعای فوق، ویژگی های دل را چنین بیان میدارد:

آن دلی کز عرش اعلی برتر است

آن دل ابدال یا پیغمبر است

وسعت دل در آماده سازی آن، برای تجلی انوار الهی اعتبار پیدا نموده و ازاین بابت میتوان بر ایجاد فراخی برای گنجانیدن مظروف آن توجه نمود.

درین بیت حضرت بیدل، از (کم ظرفی) وعدم (طاقت) دل می نالد و خود را مستحق نزول فیوضات ندانسته و دریک کلام اینکه دلش را بخاطرعدم ظرفیت و طاقت آن ازپوشش (احرام آزادی) و حریت محروم میداند و در جایی مینالد:

ای که در دیر و حرم مست کرم می آیی

دل چه دارد که درین غمکده کم می آیی

انتظار تو به هر رهگذرم دارد فرش

هر کجا پای نهی پا به سرم می آیی

(آزادی) در عرفان دارای مفهوم وسیعی است که حضرت مولانا هم آنرا موهوبی دانسته و میگوید:

عبرت و آزادی از یـــــــزدان طلب

نز کتاب و او ستـــــــاد و حرف و لب

عبرت شامل اعتبارات گردیده و از جمله شئونات سالک است و آزادی در مفهوم کلی آن، عبارت از آزاد بودن از قید تمامی داشته های جهان کثرت بوده که فقط روی به اصل بودن را میتوان در آن خلاصه نمود.

عرفان تاکید دارد که اگر توجه و لطف خدا شامل حال سالک گردد، وی بدون استاد و کتاب درس هم به حقایق آشنامیگردد مانند (ابوالوفای کردی) که به برکت احترام یک شبه نسبت به الف نام (الله) به مقام والای عرفانی نایل گردید و مولانا از آن درمثنوی یاد آوری نموده که مطالعه و تعمق در آن پدید آورنده انقلاب بزرگ درونی است

حضرت بیدل در مصرع دوم این بیت دلش را به (جام) کوچکی تشبیه نموده و خواهان شکستن آن با (سنگ) ریاضت و مراقبه میگردد تادلش به برکت شکستن فراخ گردیده و درحقیقت صدای شکست آن، (عذر خواه) وشفیع آن در بارگاه کبریایی گردد.

درین مقام حضرت بیدل دارای حالات مختلفی بوده و اما چاره کارش راقط درایجادظرفیت دل برای هجوم مظلوف میداند که عبارت از همان جلوه یا انوار الهی است.

دل محضر خدا بوده و نباید رخنه اضرار در آن پیدا شود زیرا دل یگانه خانه سلطان دو عالم بوده و عنصر غیر در آن نباید راه پیدا نماید :

ندهم جا خیال غیر به دل

هست این خانه از برای کسی

سنگ، آزمون دلی که به جام تشبیه گردیده و پس از شکست جام کوچک و کم ظرف، جهان اصلی دل پدیدار گشته و عبارت از محک ریاضت است که سالک به اثر فیض آن دارای وسعت دل گردیده و دل بها پیدا می نماید چنانچه حضرت بیدل، این دل راشفیع گردانیده و می گوید:

خداوندا به حق دل ببخشا بیدل ما را  
حضرت حاجی صاحب پای مناری کابل که یکی از عرفای نامدار کشور  
است نزد شیخ ولی الله محدث دهلوی رفته و خواهان تلقین شد.  
شیخ برایش گفت: استعداد تو از من بلند تر است لذا باید نزد شیخ القرا  
عمر مکی بروی.  
حاجی صاحب نزد او رفته و عمر مکی گفت: استعداد تو بلند اما ظرفیت  
دل تو کم است باید آنرا چاره سازی کنم.  
به برکت توجه و مراقبه شیخ عمر مکی، ملکی بشکل انسان ظاهر  
گردیده و با فشار دو انگشت پایش بر بالای شانه های حاجی صاحب  
وی را برموهبت وسعت و فراخی دل نایل ساخت.

### مسایل و معارف :

در قرآن کریم آمده است که: (و من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزق  
من حیث لا یحتسب من یتوکل علی الله فهو حسبه) ترجمه: کسی که  
از خدا بترسد، خداوند راه بیرون رفت از مشکلات را برایش مهیا میسازد  
و او را از جایی که گمان نمی برد روزی میدهد و هر که به خدا توکل کرد  
او را کافی است.  
از فحوای آیت فوق بخوبی در میا بیم که هرگاه بنده در طلب حقایق به  
مشکلاتی مواجه گردد، باید با پابندی و ابرام، راه بیرون رفت از آن را از  
خداوند پاک بخواهد، و خداوند مشکلش را از طریقی حل میسازد که او  
گمان آنرا نداشته باشد، این مشکلات می تواند مادی و یا معنوی باشد  
اما آنچه در اینباره مهم و در خور تعمق است ایجاد ظرفیت ها و قابلیت  
هاست و مولانا درین باره ارشاد نموده که:

آب کم جو تشنگی آور بدست  
تابجوشد آبت از بالا و پست

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۶۰

پیامبر عظیم الشان اسلام میفرمایند در وجود انسان پاره گوشتی است که اگر اصلاح گردید، اصلاح تمام وجود و جوارح را تضمین مینماید و اگر به فساد گراید تمام وجود و جوارح را به فساد مبتلا می سازد و آن عبارت از مضغه یا دل انسان است.

از این حدیث پیامبر اسلام (ص) به خوبی واضح میگردد که دل سلطان و عنان کش ملک وجود است و چگونگی حالات دل را میتوان در حرکات جوارح و اعضای وجود انسان دریافت و از آن استنتاج نمود که آن دل خانه رحمان است و یا بر عکس خانه شیطان.

و این هم در حدیثی دیگری گفته شده که خداوند آنقدر برای بازگشت و عذر خواهی بنده اش علاقمند است که هیچ دستی را که بسویش به طلب مغفرت و رحمت دراز گردیده است، خالی بر نمی گرداند.

### معانی بیت دریک نگاه:

انسان، با دل آگاه، هویت و ارزش پیدا میکند زیرا دل محضر خدا بوده و دارای فضیلت ها و مراتب بلندی است.

هرگاه دل از اثر ریاضت و مجاهدت، ظرفیت پیدا نموده و دارای وسعت معنوی گردد، احرام آزادی از غیر را پوشیده و بها پیدا می نماید ولی بر عکس، دل از کم ظرفی و عدم طاقت، از پوشش احرام آزادی محروم مانده و باید این جام کوچک به سنگ ریاضت شکستانده و وسعت داده شود و آواز شکست دل به مثابه آواز نیایش و عذر خواهی بنده به بارگاه الهی است.

به کنعان هوس گردی ندارد یوسف مطلب  
مگر در خود فرو رفتن کند ایجاد چاه آنجا

واژه ها و معانی:

کنعان: نام منطقه ای در فلسطین

هوس: آرزوهای نفسانی

گردی: غباری و همچنان به معنی گردشی

فرو رفتن: نزول کردن و پائین آمدن

شرح بیت:

اگر به داستان حضرت یوسف (ع) نظر اندازی نمائیم، برادران وی که مطیع هوس و شیفته حسادت بودند تحمل تماشای خوبی ها و علامات معجزه آسای حضرت یوسف را نکرده و او را سر انجام به فتوای نفس اماره، در چاهی فرود آوردند.

یکی از ویژه گی های حضرت یوسف آن بود که به قول معروف از کوزه حسن وی به انواع مختلفی شیره بیرون می آمد بطور مثال شیره حسن یوسف برای پدرش نور بخش و دلنواز، برای برادرانش زهر قاتل، برای عزیز مصر نمونه ای از نماد صداقت و برای ذلیخا نمونه ای از لذایذ شهوت های نفسانی بود اما باید دانست که حالات یوسف (ع) مختص به خودش بوده و با پروردگارش در حالت وصل و رابطه قرار داشته، به گفته حضرت بیدل:

تو خواهی پرده رنگین ساز خواهی جامه گلگون کن

بهر آتش که باشد سوختن دارد ســـــپند ما

اگر داستان حضرت یوسف را از دیدگاه عرفان تحلیل و تجزیه نمائیم باید بگوئیم که حضرت یوسف مقیم آستان عشق الهی بوده و برادرانش بخاطر حسادت و بدبینی نسبت به یوسف گمگشتگان دشت ظلمتبار

هوس بودند.

باید اذعان نمود که ذره (گرد) و یا غباری از دشت (هوس) های شیطانی برداران یوسف که از آن به عنوان (کنعان هوس) تذکر رفته و معنی منزل و یا جایگاه را میدهد، بر یوسف ع ننشسته و درحقیقت او از آن مبرا بود.

حالا اگر بگوئیم که: چون حسن یوسف از سرچشمه جمال خدایی سیراب بوده، لذا می توان درین بیت از حسن (یوسف) به عنوان یک هدف و نشانی از سراغ (مطلب) سالک، یاد نمود و گفت که عشق و هوس با هم همراه و همطر از نیستند به گفته حضرت بیدل:

پیام عشق بگوش هوس مخوان بیدل

سخن اگر سخن اوست جز کلام تو نیست

لذا گرد هستی هوس در طینت یوسف (ع) جای نداشته و حضرت یوسف که پیغمبر معصوم خداست در حیطة حفاظت خداوندی قرار دارد.

درین بیت حضرت بیدل می خواهد به نفس پاک و تزکیه شده سیدنا یوسف ع اشاره نموده و آنرا ضمن اعلام برائت، به دیگران به عنوان یک نماد و مظهر پاکی معرفی نماید، که یوسف (ع) از خودی نجات حاصل نموده و در دایره اختیار نفس مطمئنه رحمانی قرار دارد.

حضرت خواجه عبدالله انصاری در مناجات نامه اش چه زیبا فرموده که مؤند این ادعاست:

الهی چون در تو می نگرم از جمله تاجدارانم و تاج بر سر و چون بر خود مینگرم از جمله خاکسارانم و خاک بر سر.

یکی دیگر از تعبیر مصرع بیت (به کنعان هوس گردی ندارد یوسف مطلب) می تواند این هم باشد که:

آنانیکه از خود رهایی حاصل نموده و به آستان حضرت دوست سر

### ۶۳ ■ گنج بقا

تعظیم سائیده اند، تمایل، گردش و یا گذری در کنعان هوس های نفسانی نداشته و از آن میرا اند.

خلص کلام اینکه از کلمه (گردی ندارد) میتوانیم به معنی گردشی و یا تمایلی بسوی جهان هوس ندارد هم تعبیر نمائیم.

چون صفات مطلوب انسان سالک که به یوسف تشبیه گردیده و از گرد منزل هوس پاک است در مصراع اول تذکر داده شده بناء در مصراع دوم کلمه (مگر) در ابتدای مصراع باید بیانگر این باشد که تقابل کار و عملی را بیان نماید که با صفات حسنه مصراع اول در تضاد باشد لذا از نظر اینجانب کلمه در (خود فرو رفتن) کنایه از غرق شدن در گودال هستی و خود پرستی و خود بینی است که از آن به عنوان (ایجاد چاه) کردن میتوان تعبیر نمود و مولانا هم از خود بینی سخت نفرت داشته درباره این موضوع چنین استدعا مینماید:

دشمن ما در جهان خود بین مباد

زانکه از خود بین نیاید جز فساد

و صاحب‌دل دیگری درین باره میگوید:

یک نفس با خویش بودن صد خطر در آستین دارد

خدا اگری دهد می راکه بی ما میکند ما را

### معارف و مسایل:

پیامبر عظیم الشان اسلام میفرماید: هرگاه خداوند کسی را به دوستی اش قبول نماید، میشود چشم او که او با آن می بیند، میشود گوش او که او با آن می شنود و می شود پای او که او با آن میرود. حضرت بیدل هم این مقامش را چنین بیان میدارد:

با همه سامان قدرت شخص تسلیم اعتبار  
با کمال کبریایی پیکر بیدل لقب

روایتی است که حضرت صدیق اکبر رض آنقدر مستغرق عشق و محبت الهی بودند که آثاری از خود بینی و خواهشات نفسانی در ایشان نمودار نبود و ازین سبب همیشه با زبان دل، اولین تصدیق کننده گفتار پیامبر اکرم ص بودند و پیامبر اسلام ص میفرمودند: هرکس میخواهد بداند که شخص مرده چقدر از هوا و هوس ها گریزان است، به پسر ابوقحافه یعنی حضرت ابوبکر (رض) نظر نماید.

و روایت است که حضرت علی مرتضی رض آنقدر به انفاق و تصدق متوصل بودند که گویا به داشته های دنیا هیچ ارزشی قایل نبوده و همه را در راه خدا مردانه انفاق کریمانه مینمودند.

از دو مثال فوق بخوبی بر می آید که دریا صفتان پاک دل، از هوس های نفسانی مبرا بوده و به آنها اعتنایی ندارند.

### معانی بیت در یک نگاه:

آنانیکه مطلب و منظور خدایی دارند، بیابانگرد ملک هوس نبوده و در تحت انوار الطاف الهی قرار داشته و اما اگر لحظه ای بخود و خواهشات نفسانی بپردازند این بمثابة چاهی است که بر ایشان ایجاد کرده اند. پیامبر عظیم الشان اسلام همواره دعا مینمودند که: الهی ما را به ما آنی وا مگذار.

ز بس فیض سحر میجوشد از گرد سواد دل

همه گر شب شوی روزت نمیگردد سیاه آنجا

واژه ها و معانی:

بس: بسیار

فیض: رحمت

سواددل: داغدل

شرح بیت:

درین بیت حضرت بیدل از هنر دل داغدار، یادآوری نموده و به عنوان یک تضمین به مخاطبین خود اعلام میدارد که آنقدر از چشمه سار دلی که احرام آزادی از غیر را پوشیده و تنها داغ غلامی سلطان دو عالم را بر جبین دارد، (فیض سحر) تراوش می نماید که اگر از باب غفلت و حالاتی که گاهی اوقات برسالک مستولی گردد گوشه ای از دامن جهان دل که از وسعت زیاد بر خوردار است، شب گونه (سیاه) گردد به برکت موجودیت انوار آفتاب صبح معرفت که بر پهنای جهان دل می تابد، روز آن سیاه و ظلمانی نخواهد شد.

باید توجه نمود که کلمه (گر) در مصراع دوم قید شرطی بوده و آنرا از باب احتیاط بیان می نماید.

در عرفان (سواد دل) بمعنی داغ دل و سواد چشم بمعنی سیاهی چشم و سواد شب بمعنی سیاهی و درازی شب است.  
حضرت جامی (رح) میفرماید:

تا داغ غلامی تو داریم

هر جا که رویم پادشاهیم

از نظر حضرت بیدل اگر دل مآمن واقعی دوست حقیقی گردد آنقدر منور و نور بخش میگردد که مانند سحر دامن ظلمانی شب سیاه را سفید و نورانی نموده و بر تاریکی ها غالب و فایق میآید لذا طلب دل آگاه و داغدار از عشق را که مانند سحر نور جوش است، افتخار خود پنداشته و به صیقل و نورانی ساختن آن کوشاست.

در بیت های بالا به مصداق حدیث منجی عالم بشریت (ص) تذکر دادیم

که صلاح دل، صلاح وجود و فساد دل، عامل فساد وجود انسان است، لذا میتوان از تعبیر فوق بهتر به این نتیجه رسید که فیض سحر جوش و یا سحر گونهٔ دل، ماحی ظلمات و سیاهی دامان دل بوده و نور بر ظلمت پیروز و غالب است.

در جای دیگری حضرت بیدل به این ارتباط میگوید:

شبستان معاصی صبح رحمت آرزو دارد

همین رخت سیه محتاج صابون میکند ما را

تصفیهٔ قلب و ترکیهٔ نفس دو بال عروج سالک اند، تصفیه قلب و ترکیهٔ نفس، حقیقت جامعهٔ قلب انسان است زیرا آنچه در کلیت انسان است در قلب است و معجون ده لطیفه عبارت از دل است و گفته شده که اگر افلاک را در قلب عارف اندازند جایی را نگیرد و باید دانست که تمام عالم بخاطر آدم و آدم بخاطر دل ساخته شده و دل آئینهٔ جمال نمای خدایی است و روی همین اصل، حضرت بیدل سخت ابرام و پا فشاری دارد تا آنها را کمایی نموده و از آنها مستفیض گردد.

در مصراع اول از ترکیب (گرد سواد دل) تذکری داده شده که از نظر اینجانب چنین تعبیر میگردد:

این حقیقتی است که انسان از خاک آفریده شده ولی باید دانست که دل از گرد و یا غبار مخصوصی که در آن هزاران اسرار الهی نهفته بوده آفریده شده است.

ازینکه دل سالک در عالم امکان قرار دارد به هر حالت از نحوهٔ چونی خالی شده نمیتواند اگر سالک به هر مقامی هم برسد گرد امکانیت از آن زایل نمی شود، بناء گرد سواد دل اشاره ای است به چونی بودن دل سالک زیرا در عالم حدوث قرار داشته و نمیتواند خاصیت بیچونی داشته باشد و از اینجاست که رویت و مشاهدۀ خداوند پاک در دنیا که عالم امکان است برای هیچکسی میسر نگردیده و اینکه پیامبر اسلام در شب

معراج به آن نایل آمدند مقام عرش جزء عالم امکان و حدوث نبوده و به عالم دیگری متعلق است.

استاد (شیدایی) در فضیلت جهان دل میگوید:

دل محضر خداست بین در جهان دل  
آید به لرزه عرش عظیم از تکان دل  
یک قطره قهر بود که طوفان نوح شد  
تا بند پای کشتی مرغ—ابیان دل

براستی هم در دل اسرار و حقایق نهفته است که انسان با توجه و مراقبه بر آنان می تواند به مدارج بلند انسانیت عروج نماید.

چشم دل سالک در صورتیکه باز شود آنقدر بینا و پرتوان است که می توان از آن به عنوان آئینه تجلی اسرار و حقایق استفاده نمود زیرا دل مومن آئینه خدایی است و انسان می تواند با صیقل نمودن آن جهان آفرینش را با انوار و اسرار دیگری نگرسته و از آنان به مثابه ابزار معرفتی اش اعظم استفاده را بنماید، به گفته حافظ:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

درین بیت گفتنی های زیادی وجود دارد که همه بیانگر عظمت جهان دل است، اما در مصراع دوم از اکسیر غنای دل یاد آوری نموده و میگوید که اگر حقیقت دل بدست آید خاصیت آفتابی داشته و نور پرداز است که نتیجه ای روشنگری را به ارمغان آورده و متضمن تنویر جهان داشته های سالک است.

از شب و روز می توان به اصل حالات متغیر سالک هم تعبیر نمود که گاهی حالت قبض و گاهی هم خاصیت بسطی را داراست به گفته بیدل:

شام اگر گل کرد بیدل پرده دار عیب ماست  
صبح اگر خندید در تجدید کار رحمت است

### معارف و مسایل:

در قرآن کریم آمده است که : (انما الموءمنون الذین اذا ذکرالله و جلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا) ترجمه: مسلمانان کسانی اند که در یاد خدا دلهای شان می لرزد و چون آیات او تلاوت گردد ایمان شان افزایش می یابد.

لذا بخوبی معلوم میگردد که نور توحید بر نار شرک و غفلت پیروز بوده و انوار الهی، محو کننده ظلمات و تاریکی های جهان دل است. ازینکه دل سالک مکان و نقطه معین برای درخشش انوار جمالی خداست لذا از پر تو انوار متجلی شده در دل سالک که سلطان وجود وی است، تمامی ملک وجود، نورانی و عاری از ظلمت و تاریکی معاصی و یا نیل بسوی آن میگردد.

معانی بیت در یک نگاه:

آنقدر گرد و غبار آشفته داغ دل سالک روشنی بخش است که اگر قبلا و یا بنا بر حالتی سیاهی بر آن نقش بسته باشد به برکت درخشش انوار گرد داغ دل، ملک وجودش نورانی گردیده و سراغی از شب را در آن نخواهیم یافت.

زطرز مشرب عشاق سیر بینوایی کن  
شکست رنگ کس آبی ندارد زیر کاه آنجا

واژه ها و معانی:

طرز: راه و طریق

مشرب: روش

عشاق: عاشقان

سیر: گردش

### شرح بیت:

(عشاق) دارای (مشرّب) خاصی اند که در بالا از آنها یاد آوری گردید، آنان دارای صفاتی اند که در دیگران کمتر به مشاهده میرسد لذا می‌توانند به عنوان مقتدا در طریقه خود عمل نمایند تا دیگران هم به آنان اقتدا نموده و به اهداف بزرگ دینی نایل آیند. قابل تذکر است که عشاق، خود مقتدی جناب رسول بزرگوار اسلام و مقلد و پیرو آداب دینی شان اند که به برکت تربیت آن حضرت به مقام مرشدی رسیده اند.

مو لانا درجایی میگوید:

عاشقان افتاده آن سایه اند

مانده در سودای آن سرمایه اند

عالمی را یک سخن ویران کند

رو بهان مرده را شیـران کند

در اسلام اصل پذیرفته شده ای است که (تقلید از حق، اصلی از اصول دین است) تا انسان به وسیله ابداعات غیر دینی به بیراهه کشانیده نشود، لذا حضرت بیدل که از جمله ارادتمندان عشاق حقیقی است، برای سایرین ارشاد می نماید تا با پیروی از طرز مشرب عشاق حقیقی که به سر منزل مقصود رسیده اند، (سیرعالم بینوایی) را بنمایند و حافظ هم بصورت واضح بیان میدارد که:

قصد این بادیه بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

و حضرت مولانا هم درین باره میگوید:

گر به فضلش پی بردی هر فضول

کی فرستادی خدا چندین رسول

بینوایی به معنی اینست که عشاق به غیر از طلب و یاد معشوق دیگر

نوایی ندارند تا آنرا سر دهند و همیشه طالب وصل دوست اند مانند فقر که به مفهوم جدا شدن سالک از محبت همه داشته های جهان کثرت است.

و اما در مصراع دوم حضرت بیدل می خواهد خاطر جمعی را بیان نماید که نصیب طالبان حق می گردد و آن اینکه چون جهان، عالم کثرت است و دارای رنگ های مختلف و متباینی است، باید سالک از رنگ های تعلقات جدا گردیده و بسوی بیرنگی گام معنوی بر دارد، لذا (شکست رنگ) به مفهوم فنا بسوی عالم بقا هم میتواند تعبیر گردد.

حالا باید دانست که عبارت (آب زیر کاه) که به عنوان حیل و ترفند پنهانی از آن در مکالمات روزمره استفاده می گردد دارای معنی مذمومی بوده که باید از ظهور و تاثیرات آن نگران بود و می توان از آن به مثابه حیل های نفسانی تعبیر نمود که این نگرانی را می توان با پیروی و متابعت از بزرگان دین که مقتدایان حقیقت اند، کاملاً از میان برداشت به گفته بیدل:

پیش ما آزادگان دشت فقر

دامگاه مکر نقش بوریاست

درین بیت حضرت بیدل با اطمینان اعلام میدارد که آنانیکه از جهان رنگ و کثرت عبور نموده و به گلگشت جهان وحدت، سیر می نمایند، دیگر نگران حیل و نیرنگ نفس مکار نبوده زیرا در آن مقام از آنان سراغی نیست و بدیهی است که همه صفات شیطانی به صفات رحمانی مبدل گردیده و سالک دارای چنان فیوضات و اسراری می گردد که حجاب های ظلمانی از چشم باطن وی دور و محو میشود، چنانچه در جای دیگری میگوید: عاشقان خدا جماعتی اند که به ظاهر اعتنا نداشته و میگویند هرگاه دل را از آلودگی ها پاک نموده و به زیور فضایل بیآرائیم انوار حق در آن متجلی گردیده و آنگاه به جلوه دیدار حضرت

واجب الوجود نایل می آئیم.

### معارف و مسایل:

خداوند پاک در قرآن عظیم الشان از اولیا ءالله یعنی آنانیکه مقتدی حق بوده و به سر منزل مقصود رسیده اند و در ملک وجود شان آثاری از حیل و نیرنگ های نفسانی وجود ندارد، یاد نموده و آنانرا به صفاتی متصف میداند که در دیگران سراغ نداریم.

الا ان اولیا ءالله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون  
اینان گروهی اند آراسته به زیور فضایل شریعت و طریقت و عشاق حقیقی خدا که باید به آنان اقتداء نمود تا به اهداف بزرگ دینی نایل گشت.

و پیامبر بزرگوار اسلام می فرمایند که: اصحابه کا النجوم فبا یهم اقتدیتم اهتدیتم، ترجمه: یاران من مانند ستارگان اند چون به هر کدام آنان اقتدا کنید راه می یابید.

یکی از دعا های بزرگان طریقت این بوده که: الهی محبت خود و محبت محبان خود را برایم اعطا فرما، حضرت خواجه عبدالله انصاری (رح) هم در این باره می گوید:

الهی هر که ایشان را یافت ترا شناخت.

باید دانست که اگر دوستان خدا کسی را قبول کنند سعادت بزرگی است و اگر آنانرا در حلقه محبت خویش داخل نمایند، زهی سعادت دارین آنان است.

خاصان حق جماعتی اند که هرگاه انسان به آنان اقتداء نموده و با اخلاص کامل در جهت بدست آوردن اهداف بزرگ معرفتی کوشا باشد، یقیناً نفس اماره به برکت تزکیه و متابعت از اصول به مرحله مطمئنه راه یافته و هیچ آثاری از ترفند ها و حیل های کشنده نفس در آن

متصور نیست.

### معانی بیت در یک نگاه:

انسان باید با تقلید از اصول شریعت و طریقت، خود را به مدارج بلند انسانیت رسانیده و در آنجا آسوده خاطر از هجوم حيله و نیرنگ جهان فنا، مقیم گردد.

زمین گیرم به افسون دل بی مدعا بیدل

در ان وادی که منزل نیز می افتد به راه آنجا

واژه ها و معانی:

افسون: مکر و حيله

بی مدعا: بی منظور

وادی: دشت

شرح بیت:

همانطوریکه توجه بسوی عالم بالا، منظور و هدف اصلی سالک راه حقیقت می باشد بالمقابل زمین نماد پستی و ذلت سالک محسوب شده و (زمینگیری) بیانگر حجابهایی است که مانع عروج سالک به سوی عالم لاهوت گردیده است.

در رابطه بادل و جایگاه آن در بیت های بالا تذکر دادیم که دل سلطان و عنان کش ملک وجود، کعبه خداوندی و منظر تماشای حقایق است لذا دل را از آلودگی ها پاک نمودن هنر اصلی سالک بوده و باید هر دلی بی مدعا نبوده و به طلب مدعا معطوف باشد.

در اینجا حضرت بیدل از (افسون) و نیرنگ دلی که (بی مدعا) ست شاکی بوده و آنرا عامل اصلی زمین گیری اش دانسته و از آن سخت ناراض است.

مدعا و منظور برای سالک به عنوان چراغ و محرک هدف تلقی گردیده و

موجودیت آنان برای سالک به مثابه آثار و علایم حرکت در مسیر معرفت به حساب می آید چنانچه شاعری درین رابطه می گوید:

هرکه منظوری ندارد عمر ضایع می گذارد

لذا عدم موجودیت مدعا و منظور که ناشی از افسون دل بیدل است او را سخت میآزارد.

یکی دیگر از مسایلی که باید به آن توجه گردد و به این بیت حضرت بیدل ارتباط پیدا مینماید اینست که، مردمان روی زمین به دو دسته تقسیم می گردند یکی آنانیکه فکر و اندیشه عرشی دارند و رو به سوی بازگشت به اصل خود دارند ولی بر عکس، دسته دوم عبارت از گروهی اند که طبع فرشی داشته و مقیم خاکدان عالم ناسوت اند و بال پرواز شان را هوس های نفسانی چنان بسته که برای همیشه زمین گیر اند که می توان دسته ی اول را شهبازان عالم لاهوتی و دسته دوم را کرگسان عالم ناسوتی نامید.

از نظر اینجانب اگرچه سالک دارای حالات مختلفی است اما حضرت بیدل یا از باب شکسته نفسی که خود را به دیگر شهبازان عالم لاهوت مقایسه نموده، خود را زمینگیر افسون دل بی مدعا دانسته و یا اینکه بخاطر تشریح و توضیح عواقب زیانبار دل بی مدعا که حضرت بیدل هم روزگاری دچار آن بوده می خواهد برای دیگران چراغداری نماید تا از آن اجتناب نموده و از خطرات آن مصئون باشند.

آفتاب جهانتاب مکتب وحدت الوجودی، حضرت شیخ محی الدین ابن عربی که از جمله عرفای بزرگ و نامدار عرفان اسلامی است در فتوحات مکی از سر گذشت هایی که برایش در دوران قبل از ریاضت های عرفانی اتفاق افتاده است، بنام وقایع دوران جاهلیتش یاد آوری نموده و به روایتی آنها را از جمله دوران عمرش بحساب نمی آورد زیرا از نظر او، دوران عمری که با غفلت و عدم آگاهی از اسرار حقیقت سپری شده،

نباید در شمار عمر محسوب گردد.

حالا در مصراع دوم حضرت بیدل اشاره ای دارد به اینکه چون تمامی مخلوقات و موجودات عالم ساکن نبوده و هرکدام در جو و مدار خود به حرکت بوده و به تسبیح ذات یگانه مشغول اند و دارای زبان حال و قال بوده و به وحدانیت اعتراف دارند لذا حضرت بیدل در این جهان هیچ چیزی از عالم ماده و معنی را سراغ ندارد که در حال حرکت بسوی معبود یگانه نبوده و از ذکر خدا غافل باشد بقول حضرت حافظ:

ابروبادومه و خورشید و فلک در کار اند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

از دیدگاه یقین آباد عالم تحقیق، منازل و مقامات عرفانی همچون سایرین، بخشی از مخلوقات خالق اند که از جانب خداوند رحمان برای جزای سالکان اختصاص یافته است و باعث ارتقا و رفعت سالکان میگردند لذا آنها هم نمی توانند ساکن بوده و حرکت وضعی نداشته باشند و به اصل خود رجعت ننمایند زیرا هر چیزی که خود دارای حرکت و جنبش نباشد توان محرکی نداشته و نمی توان عامل حرکت دیگری باشد، پس می توانیم بگوئیم منازلی که سالکان در آنان مقیم اند، هم به تسبیح خدای بزرگ مشغول بوده و دارای حرکت رجعتی بسوی اصل خود بوده که عالم امر و یا قدم نامیده می شود:

پر تو حسنی چراغ خلـــــــــــــوت اندیشه شد

در دل هر ذره صد خورشید پنهان کرد و رفت

درین مصراع باید به این هم توجه نمود که اگر هدف حضرت ابوالمعانی از زمینگیری اش در (وادی) جهان کثرت باشد، هم پر واضح است که (منزل) چون از جهان کثرت بوده و مخلوق است سیر رجعی داشته و رو به سوی اصل دارد.

از نظر اینجانب چون حالات سالک در حال تغییر است و در یک حال قرار نداشته و هر کدام شان با در نظر داشت اینکه جزئی از مخلوقات اند در حال ارتقا و بالا رفتن اند لذا می توانیم در معنی و تفسیر، از راه افتادن منزل، به اشاراتی که از آن در بالا تذکر رفت استفاده نموده و به مفهوم کلی آن بیشتر پی برد.

در یک کلام می توان بطور خلاصه اذعان نمود که اگر انسان از روی غفلت و تن پروری های هوس، زمینگیر وادی دل بی مدعا هم باشد، یقیناً که همان زمین و وادی هم در راه طلب حق و حقیقت در جستجوی خالقش بوده و گویا که بحالت حرکت و بازگشت بسوی اصلش قرار دارد.

در روایات معتبری آمده است که زمین تمامی اعمال خوب و بد انسان را درحافظه اش سپرده و در روز قیامت برای انسان شهادت میدهد لذا می توانیم از موجودیت شعور غیر محسوس زمین به این نتیجه برسیم که ماده و معنی همه تسبیح خالق را گفته و دارای حرکت تسبیحی اند که تکامل و عروج آنها را تضمین می نماید به گفته حضرت بیدل:

بلبل به ناله حرف چمن را مفسر است

یارب زبان نکهت گل ترجمان کیست؟

تحقیقات امروزی نشان داده که حافظه تمامی کمپیوترها و وسایل الکترونیکی از عنصری که بنام سلیسیوم یاد گردیده ساخته میشود تا قدرت حفظ و انتقال معلومات را ایفا کرده بتواند و همچنان تائید گردیده که هفتاد فیصد خاک زمین از سلیسیوم تشکیل شده است.

حالا باید به این حقیقت اعتراف نمائیم که موجودیت این ماده در خاک زمین و سایر اشیاء بهترین دلیل زنده بودن و حرکت آنها را میسراند پس به این نتیجه میرسیم که هر شی و عنصر مادی و معنوی دارای حرکت معین در مدار خود بوده و ضمن اینکه اعتراف به وحدانیت دارد،



## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۷۶

کُنْ بِخِزْمَتِ خُشْیِ بَدَلِ  
تابع قدرت الهی است، به گفته حضرت بیدل که در جایی چنین ابراز عقیده می نماید:

جهان محاسب خویش است و زاهدان معذور  
خطای ما ز صواب شما که می پرسد؟

عرفان حکم نموده که یکی از جمله روشن ترین دلایل تسبیح عناصر مادی و معنوی اینست که، اعتراف هر شی به وحدانیت، باعث وجود آن گردیده و او با زبان حال وقال به ذکر خداوند مشغول است و این ذکر باعث تقرب او به پروردگار میگردد.

حضرت صدیق اکبر رض میفرماید، در شب هجرت از مکه بسوی مدینه در حالیکه همراکاب فخر عالمیان بودم از استماع آواز السلام علیکم و رحمت الله و برکاته و صلوات که از زبان تمامی اشیاء اعم از سنگ، درخت، آسمان و زمین بلند گردیده و نثار آنحضرت میشد سخت متعجب و هیجانی شده بودم زیرا همه آنها با زبان قال بر آن حضرت (ص) سلام و درود می فرستادند.

شاید توانسته باشم هدف اصلی ام را از تعبیر بیت بالا بیان نموده که میتوان همه را در یک جمله خلاصه نموده و گفت که:

حضرت بیدل از اثر افسون دل بی مدعا، زمین گیر گردیده و در خود عروج و پروازی نمی بیند و رنج بیدل بیشتر از آن است که منزلی که در آن وادی موقعیت دارد وی در آن زمینگیر شده است، حرکت ارتقایی داشته و به سوی کمال و اصل پیدایش، رجعت می نماید .

## معارف و مسایل:

به نظر اینجانب حضرت بیدل در بیت مقطع غزل ملکوتی اش می خواهد

اولا درد زمینگیری اش را با ابزار سعی و تلاش علاج نموده که در قرآن از آن به (لیس للانسان الا ماسعی) یاد شده و هم در قدم دوم اثبات نماید که (یسبح لله مافی السموات و الارض) یعنی اینکه تمامی موجودات زمین و آسمان در تسبیح خداوند متعال قرار داشته و راه عروج معنوی را می پیمایند و از طرفی درآیت دیگری آمده است که : والیه یصعد کلمة الطیب یعنی سخنان نیک بسوی خداوند صعود نموده و در روز حشر بصورت جوهر در پله حسانات ما سنگینی میکنند. لذا حضرت بیدل می خواهد از انگیزه موجودیت حرکت اشیای عالم اعم از ماده و معنا در وجود خویش حرکتی ایجاد نماید تا از کاروان عروجیان عقب نماند.

### معانی بیت دریک نگاه :

انسانی که در زندگی حرکت بسوی جهان معرفت ندارد زمین گیر دل بی مدعای خویش بوده و بر هر چیز مینگرد در حال حرکت و عروج بسوی اصل خویش بوده و از غفلت و وا ماندگی سخت بیزار اند.

### غزل (( پهلوی عجز )) دریک نگاه :

در عرفان اسلامی اصل بارز و سر نوشت سازی است که چون سالکان راه حقیقت به منظور ایجاد ظرفیت برای معارف اسلامی دست به مجاهدت و ریاضت میزنند سر انجام پس از طی نمودن مقامات عرفانی، انوار و لمه های الهی به عنوان مظروف در جهان دل سایه افکنده و در آن متجلی می گردند.

ابتدا لازم میدانم تا لمه ها را از دیگاه عرفان اندکی به تشریح بگیریم: حضرت شیخ محی الدین ابن عربی، عارف و شخصیت متبارز جهان عرفان، در فتوحات مکی لمه را چنین دسته بندی و تعریف می نماید:

لمه در لغت بمعنی اشاره ای نهایت آرام و مهربانانه به منظور تعلیم جدید است که سالک آنرا احساس می نماید.

لمه به سه نوع است: لمهٔ رحمانی برای عرفا که علوم ذاتی وصفاتی را در قبال دارد، لمهٔ ملکی برای متصوفین که علوم اثاری و افعالی را در قبال داشته و لمهٔ شیطانی که علوم را در پی ندارد.

ابن عربی میگوید: فرق لمهٔ رحمانی از لمهٔ شیطانی نهایت مشکل است و سر انجام به آن پی بردم که تعلیم و تفهیم لمهٔ رحمانی با هم همزمان بوده و در نتیجه علوم جدیدی به سالک دست میدهد که تا کنون از آن بی خبر بوده است.

و در لمهٔ ملکی، چون آورنده ملک است لذا تفهیم آن بعد از تعلیم نصیب سالک میگردد.

و اما لمهٔ شیطانی ارائی علوم و معارف جدیدی را در قبال نداشته و زود محو میگردد.

بر میگردیم به اصل موضوع غزل که عبارت از جهان دل است: دل محضر خداوند پاک بوده و از آنرو وسیع ترین مکان در جهان است. بیدل در اینباره میگوید:

نعمهٔ تار نفس بی مژدهٔ وصلی نبود

نبض دل تا میپريد آواز پای یار داشت

اولین عنصر انتخابی کلام بیدل، متاع عجز بوده که زمینه ساز عروج سالک به عالم بالاست و هر که در این سرای عمل به اندازهٔ یک سر مویی خم و متواضع گردیده و به آن تمسک جوید، به سوی عالم بالا به پرواز در خواهد آمد.

دار دنیا سرای نیاز انسان بوده و مکان ناز و شوخی های ناشی از غفلت نیست و شبی که باید در انتظار جلوهٔ دوست، چشم براه بود.

انسان باید با تمام توان در حال مواظبت از ما حول جهان وجود خود

بوده و نظاره گر انوار و اسرار الهی در جهان وجود باشد. آنانیکه راه راست و خدایی را انتخاب نموده اند بدون تشویش با اطمینان کامل زندگی نموده و به اهداف بزرگ تربیتی نایل می آیند و در صورت کامل شدن می توانند روشنگر راه دیگران باشند.

عرفان در اینباره فتوایی دارد که هر گاه درک حقایق و بیان آن برای سالک کامل، عنایت گردد او به عنوان مکمل دیگران، میتواند ادای وظیفه روشنگری نماید و اگر تنها برای سالک درک حقایق عنایت گردید او فقط کامل بوده و به دیگران مرشد شده نمی تواند.

آنانیکه در راه ترک هوس های نفسانی قدم بر میدارند عالم ویژه ای داشته و از آن سرخوش و شاداب اند.

با تقلید از حق می توان به اصول معرفتی دست پیدا کرد.

آنانیکه پس از نو میدی روی به فیض نوازشگر امید می آورند، به برکت آه پشیمانی و ندامت می توانند آتش در دل سنگ خارا، زده و با سر دادن هر آه و ناله ندامت بر عروج روحی شان بیافزایند زیرا یکی از اسماء الله نام مبارکه (تواب) است که ضامن پذیرش شخص تائب میگردد.

انسان نمونه عالم کبرای جهان خلقت بوده و تمامی اسرار خلقت در آن تبلور پیدا نموده است لذا انسان می تواند با دید وحدتی وارد جهان خودی گردیده وبا سیر وطن نمودن لطایف از آشوب و فتنه دوئی و رخنه های شیطانی در امان باشد.

انسان باید در صدد ایجاد ظرفیت های معنوی جهان دل بوده و آنرا از معنویات و معارف مملو و پر سازد و انسان باید با سنگ ریاضت بر وسعت جهان دل افزوده و بساط دل را بر مقدم دوست فرش سازد

چنانچه حضرت بیدل به آن مفتخر گردیده است:

انتظار تو به هر رهگذرم دارد فرش

هرکجا پای نهی پا به سرم می آیی

انسانهایی که سیر عالم انفس را در پیش دارند با هوس های نفسانی آمیختگی نداشته و در صورتیکه به صفات نفسانی توأم باشند در حقیقت به ایجاد چاه مهلک پرداخته و خود را در آن محبوس و معذور میدانند. اگر انسان سالک به اثر سعی و مجاهدت مشعل روشنگری را بدست آورد، به هر موضوع پیچیده و مبهمی که مقابل شود به برکت انوار آن مشعل، سیاهی ها به نورانیت مبدل گردیده و رنج ظلمت را نمی کشند به گفتهٔ حافظ:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم واو در فغان و در غوغاست

انسان نیاز به تقلید از حق دارد که از دیگر کاملان می آموزد و از آن اعظم استفاده را می نماید و باید اطمینان حاصل نمود که در این مشرب عشاق حيله و نیرنگی وجود ندارد. اگر انسان مقیم فرش عالم خاکی باشد، این بیانگر عدم طلب وی از عالم حقایق است و باید در آن راه دیگر یعنی روزنهٔ آستان عرشی شتافت تا به سر منزل مقصود رسید.

تمامی کاینات در حال حرکت بسوی اصل خود اند و در جهان هیچ چیز ثابت و بدون حرکت وجود ندارد، لذا انسان باید به فکر رجعت به سوی اصل خود بوده و با ابزار سعی و تلاش مجدانه خود را مقیم آن آستان رحمانی گرداند.

### ترکیبات واژه های عارفانه غزل

اوج کبریا، پهلوی عجز، سرمویی، ادبگاه محبت، ناز شوخی، مهر اشک، محفل ناز، سحرخیز، دشت الفت، خواب ناز، مژگان گیاه، جلوه زار نیستی، نقش پا، بزم وفا، خجلت اظهار نومیدی، پر فشانیهای آه، سعی غیر، آشوب دوئی، جیب خود، کم ظرفی طاقت، به سنگ آید، کنعان هوس، یوسف مطلب، درخود فرو رفتن، ایجادچاه، فیض سحر، سواد دل، شب شوی، مشرب عشاق، سیر بینوایی، شکست رنگ، زیرکاه، زمینگیر، دل بی مدعا.



### انواری دیگر بر تفسیر غزل (پهلوی عجز)

ابیات زیر منتخبی است از کلیات دیوان حضرت بیدل که برای تفسیر معانی غزل (پهلوی عجز) به مثابه چراغ، روشنگر بوده و امیدوارم خوانندگان محترم در پرتو انوارش به زوایای مختلف معانی غزل پهلوی عجز، دست پیدا کنند زیرا تفسیر یک بیت در پرتو معانی بیت دیگری بخوبی می تواند، تحقق یابد:

تا نگردد جبهه، فرش آشیان نیستی  
چون نماز غافلان سیلی خور هر سجده ای

\*\*\*

یک تار مو گر از سر دنیا گذشته ای  
صد کهکشان زواج ثریا گذشته ای

\*\*\*

سحر گاهی نوای نی بگوשמ زد که ای غافل  
نفس هاناله گردد تا رسد سازی به آهنگی

\*\*\*

ما همه اشک و تو مژگان ما همه تخم و تو ابر  
دستگیری از تو می زبید زما افتادگی

\*\*\*

طریق بندگی ناز فضولی بر نمیدارد  
تو از وضع رضا مگذر چه مقبولی چه مرد و دی

\*\*\*

ز خود بر آمدگان شوکتی دگر دارند  
غبارهم به هوا نیست بی سلیمانی

براه او نخستین گام ما را سجده پیش آمد  
توای حسرت قدم می زن که ما سودیم پیشانی

\*\*\*

برو آنجا که سقف سیمکار و قصر زر باشد  
توشیطانی کجا در کلبه درویش می آیی

\*\*\*

برگنج همان صورت ویرانه نقابست  
پوشد مگرت بندگی آثار خدایی

\*\*\*

پراست آفاق از غولان آدم رو چه ساز است این  
به این بیحاصلان یا دانشی یا مرگ نا گاهی

\*\*\*

گدائی گز سرکویتو خاکی بر جبین مالد  
به تاج کیقباد و افسر قیصر کند بازی

\*\*\*

بی تماشا نیست حیرت خانه ناز و نیاز  
عشق اینجا آه آهی دارد آنجا واه واه

\*\*\*

محرم راز کرم نتوان شدن بی احتیاج  
در پناه رحمت آخر می برد ما را گناه

\*\*\*

جستجو آئینه دار مقصد است  
می شوی منزل اگر افتی برآه

جز حیرت آنچه هست متاع کدورت است  
در عشق بعد ازین من و سودای آئینه

\*\*\*

مشکل که این دو شیوه ز مرکز شود جدا  
یعنی خجالت از من و عفو گناه از او

\*\*\*

از رگ هر برگ گل پیداست مضمون بهار  
این چمن در کار دارد دیده باریک بین

\*\*\*

مطلب دیدار حیرانم چسان گردد اداء  
خاص آن عالم تحیر ناب این کشور زبان

\*\*\*

نیاید راست هرگز صحبت زنگ و صفا با هم  
چه حاصل سایه را از خانه خورشید پرسیدن

\*\*\*

بال فشان میروم لیک ندانم کجا  
بر پر من بسته اند نامه عنقای من

\*\*\*

دانه را بیدل ز فیض سجده ریزی های عجز  
نیست بی نشو و نما از خاک سر برداشتن

\*\*\*

دوئی در کیش از خود رفتگان کفر است ای زاهد  
من و محو صنم گشتن تو و یاد خدا کردن

\*\*\*

هرد و عالم در کمند سر به زانو بستن است  
خانه دارد در بغل تا حلقه می باشد کمان

\*\*\*

به سر خاکی فشان و گنج استغنا تماشا کن  
زمجنون چند خواهی عشرت ویرانه پرسیدن

\*\*\*

اگر یک سجده احرام نماز نیستی بندی  
قضای دو عالم می توان یکجا ادا کردن

\*\*\*

اگر روشن شود بیدل خط پرکار تحقیقت  
توانی بی تامل ابتداء را انتها کردن

بروزاهد که هر کس مقصدی دارد درین وادی  
تو و صد سبحة جولانی من و یک اشک غلطانی

\*\*\*

آنرا که نیست رنگ خلاصی ز چاه طبع  
چون دلو لازم است به عالم گریستن

\*\*\*

شبم ز وصل گل چه نشاط آرزو کند  
اینجاست بر نگاه مقدم گریستن

\*\*\*

عرفان به کسب علم میسر نمی شود  
از سرمه روشنی نبرد چشم سرمه دان

\*\*\*

تدبیر خرد محرم نیرنگ جنون نیست  
نقاش ندارد قلم ناله کشیدن

\*\*\*

بندگی ننگ کجی از طینت ما می برد  
میتراود راستی در سجده از نقش نگین

\*\*\*

بی عبارت شوکه گردد معنی دل روشنت  
رمز این قرآن زهر تفسیر نتوان یافتن

\*\*\*

در حریم کبریا بیدل ره قرب وصول  
جز به سعی ناله شبگیر نتوان یافتن

\*\*\*

کو طاعتی که ما را تا کوی او رساند  
تسبیح تا زبان است ز نار تابه گردن

\*\*\*

آهنگ بی نشانی زین گلستان ضرور است  
راه فنا چو شبنم باید به دیده رفتن

\*\*\*

بر درت پیشانی خجلت شفیع ما بس است  
سجده دربار ما گر نیست نم آورده ایم

\*\*\*

درون پرده هستی تردد انفاس  
اشاره است که اینجا مسافری است مقیم

\*\*\*

پستی درین محیط گهر کرد قطره را  
کسب فروتنی است عروج تفاخرم

\*\*\*

به فکر خود فتادم معبد تحقیق پیدا شد  
خمی سیرگریان رفت و پیش آورد محرابم

\*\*\*

ما را نمی توان یافت برون ازین دو عبرت  
یا ناقص الکمالمیم یا کامل القصوریم

\*\*\*

هر کس ویرانه خود را عمارت میکند  
ما به تعمیردل بی پا و سر ویران شدیم

\*\*\*

عاجزی هم چقدر پایه عزت دارد  
برفلک همچو مهی نو به خمیدن رفتم

\*\*\*

حرفی بجز کریم ندارد زبان من  
سلطان کشور طربم تا گدا شدم

\*\*\*

یارب چه دولتی است کز اقبال عاجزی  
شایسته معامله با کبریا شدم

\*\*\*

ابر را گفتم چه باشد باعث سیر آبی ات  
گفت وقتی گریه بر عاجز گیاهان کرده ام

\*\*\*

به هجرت گر نیم دمساز آه و ناله معذورم  
شکست خاطر در سرمه خوابیده است آوازم

\*\*\*

فکر خویش است سرانجام دو عالم بیدل  
همه کردیم اگر سر به گریبان کردیم

\*\*\*

رهنمای منزل مقصد ندامت بوده است  
دامنی در یافتن دستی اگر بر سر زدم

\*\*\*

عالمی را بر بساط خاک بود اقرار عجز  
من هم از نقش جبین مهری برین محضر زدم

\*\*\*

همچو شبنم جذبه خورشید حسنی دیده ام  
چون نگه پرواز دارد اشک با چشم ترم

\*\*\*

رمز عیان نهان ماند از بی تمیزی ما  
گردون گره ندارد چشمی اگر گشائیم

\*\*\*

سیر کردم از بروج اختران تا ماه و مهر  
جمله را در خانه های خویش مهمان یافتیم

\*\*\*

مرده را بهر چه میپوشند چشم آگاه باش  
خاک خلوتگاه اسرار است و ما نا محرمیم

\*\*\*

هنور ناله نیم تا رسم بگوش کسی  
بصد تلاش نفس آه نارسا شده ام

\*\*\*

نقاب راز دو عالم شگافتم به خیالت  
ز صد هزار شبستان به یک چراغ گذشتم

\*\*\*

به حکم مهر تابان اختیاری نیست شبم را  
پرو بالم تویی چندانکه در پرواز می آیم

\*\*\*

بیدل ز حد گذشت معاصی و من همان  
رد نیستم اگر بدرش التجا برم

\*\*\*

بیدل آن قرآن که ما درس حضورش خوانده ایم  
متن آیاتش تحیر دارد و تفسیر شرم

\*\*\*

بیدل چنان که سایه به خورشید میرسد  
من نیز رفته رفته به دلدار میرسم

\*\*\*

زقانون نفس جستم رموز پرده هستی  
همین آواز می آمد که بی ساز است آهنگم

\*\*\*

دل هر ذره ما چشمه دیدار تو بود  
چشم بستیم و هزار آئینه نقصان کردیم

\*\*\*

شبم به غیر سجده چه دارد بپای گل  
من هم در آن چمن به همین کار میرسم

\*\*\*

ای غفلت بیدرد چه هنگامه کوری است  
او در بر و من در غم دیدار بگریم

\*\*\*

ازنقش قدم سرکشی ناز نشاید  
تامحو شدن به که ادب کیش نشینیم

\*\*\*

کثرت بسیار در اثبات وحدت گشت صرف  
عالمی را جمع کردم کاین قدر یکتا شدم

\*\*\*

از چشم خویش ایمن نیم کین قطره دریا نسب  
دارد به وضع شبمنی صد رنگ طوفان در بغل

\*\*\*

کوششی غواص صد رنگ گوهر می کشد  
غوطه در جیب نفس خوردم جهانی یافتم

\*\*\*

آهی قیامت قامتم آسان نمی افتد زپا  
این شعله هر جا سرکشد دارد نیستان در بغل

\*\*\*

سودن دست است یکسر آمد و رفت نفس  
می شود روشن که از هستی پشیمان است دل

\*\*\*

هستی ندارد یک شرر نور شبستان طرب  
این صفحه گر آتش زنی یا بی چراغان در بغل

\*\*\*

سیر چمن بیخودی آرایش ناز است  
گر میروی از خویش برو رنگ و بیا گل

\*\*\*

سیر هستی چقدر برق ندامت دارد  
شعله در رنگ عرق میچکد از روی چراغ

\*\*\*

سرکشی هازین ادا آغوش رحمت می شود  
دیگر ای غافل چه می خواهی ز اعجاز رکوع

\*\*\*

سراغ انجمن کبریا ز دل جست  
تپید و گفت همی یکقدم برون غرض

\*\*\*

درین بزم آبرو خواهی ز آئین ادب مگذر  
که اشک آخر تپیدن میکند با خاک یکسانش

\*\*\*

ادبگاه محبت بر ندارد ناز گستاخان  
به غیر از جبهه من نقش پایی نیست در کوش

\*\*\*

نقش پای رفتگان مخمور می آید به چشم  
یعنی ای وا مانده در خمیازه رفتار باش

\*\*\*

هوای کعبه تحقیق خواهی ساز تسلیمی  
سجود بسمل اینجا درخم بال است محرابش

\*\*\*

اگر ز آئینه دل غبار بردارند  
عبیر پیرهن کعبه جوشد از رنگش

جز تجربه سنگ محک عیب هنر نیست  
رمز کرم و خست مردم زگدا پرس

\*\*\*

درای قافله صبح میدهد آواز  
که ای ستم زده رفتیم ما تو هم بر خیز

\*\*\*

عرش پرواز است معنی تا زمینگیر است لفظ  
اینقدر از عجز من قد میکشد بالای ناز

\*\*\*

بس که ابرام نیاز از بی خودی بردیم پیش  
چین ابرو شد تبسم بر لب گویای ناز

\*\*\*

نفس کافر نشد آگاه ز اقبال سجود  
کله ناز خمی داشت به محراب نماز

\*\*\*

ز جیب و دامن خویشت اگر خبر باشد  
بلند و پست تویی سر بهیچ جا مفراز

\*\*\*

سجده معقول است در هر دین و آئینی که هست  
گر قدم دزدیدی از ره سر زمنازل بر مدار

\*\*\*

طبع ترا مباد فضول هوس کند  
میراث سایه که زبال همارسید

\*\*\*

رنج دنیا فکر عقبا داغ حرمان دود دل  
یکنفس هستی بدوشم عالمی را باز کرد

\*\*\*

ابرام هوس میکشدت در بر دونان  
شاهی اگر این وضع گدایانه نباشد

\*\*\*

عجز چون موصول بزم کبریا شد عجز نیست  
گر نیاز آنجا رساندی ناز پیدا میکند

یاد آن محمل طرازی های گرد بیخودی  
کز دلم تا کوی جانان کاروان ناله بود

طرف عشقست غیر از ترک هستی نیست تدبیری  
که شمشیر از حریف خود سلامت بر نمی دارد

\*\*\*

اوج عزت در کمین انتظار عجز ماست  
از شکستن دست در گردن حمایل می شود

\*\*\*

دامن خود گیر و از تشویش دهر آزاد باش  
قطره را تا جمع شد دل یاد از دریا نکرد

\*\*\*

شوخی حرف از زبان شرمسار ما مخواه  
طایر از پرواز می ماند چو بالش تر شود

\*\*\*

اگر موجیم یا بحریم اگر آبیم یا گوهر  
دوئی نقشی نمی بندد که ما را از تو وا دارد

\*\*\*

به چندین شعله می بالد زبان حال مشتاقان  
که یارب بر سر ما دود دل بال هما باشد

\*\*\*

وصل حق بیدل نظر بر بستن است از ما سوا  
قرب شه خواهی زعالم چشم چون شهباز بند

\*\*\*

دل آگاه از هستی نبیند جز عدم بیدل  
به غیر از عکس در آئینه روشن نمی گنجد

\*\*\*

شوخی وضع چشم و لب گشت به کثرتم سبب  
زین دو سه صفر بی ادب یک به هزار میرسد

\*\*\*

سیرحق بیدل به قدر ترک اسباب است و بس  
سوی آواز هر چه بر گردی عنانی می شود

\*\*\*

رهبر عالم بالاست خیال قد یار  
خضر این بادیه چون سر و جوان می باشد

\*\*\*

قابل شایستگی چیزی به از تسلیم نیست  
سجده گر خود سهو هم باشد عبادت می شود

\*\*\*

هر کرا دیدیم درین عبرت سرا  
بهر مردن زندگانی میکند

\*\*\*

به فنا چو عهد بستی ز جفای چرخ رستی  
که شکست دانه تا حشر غم آسیا ندارد

\*\*\*

از شکست است رگ گردن امواج بلند  
عاجزی هم چقدر ناز و تکبر دارد

\*\*\*

اندیشه بدبینی از وضع ادب دور است  
آئینه نمی باشد جائیکه حیا باشد

\*\*\*

به ظاهر گر زمینگیرم ز مقصد نیستم غافل  
که چشم نقش پا از جاده بر منزل نظر دارد

\*\*\*

دوری مقصد به قدر دستگاه جستجوست  
پاگر از رفتار ماند جاده منزل می شود

\*\*\*

هستی تیره دلان جمله به خواری گذرد  
سایه دایم به سر خاک کشد گیسورا

\*\*\*

ما بیخودان به غفلت خود پی نبرده ایم  
چشم آشنا نشد که چه رنگ است خواب ما

\*\*\*

به سعی اشک کام از دهر حاصل میکنی روزی  
که آهت پره گردد آسیای آسمانها را

\*\*\*

همچون نفس بنای جهان در تردد است  
درمنزلیم و رنج سفر میکشیم ما

\*\*\*

کس محرم ادبگه ناموس دل مباد  
جایی رسیده ایم که ننگ خودیم ما

\*\*\*

باریابی چوبه خاک در صاحب نظران  
چین دامان ادب کن خط پیشانی را

\*\*\*

علاج کوری دل کن که در قلمرو رنگ  
بهر کجا نظری هست جلوه توام اوست

\*\*\*

بی طاقت شوقیم و جبین داغ سجودی است  
بتخانه درین راه چه و کعبه کدام است؟

\*\*\*

با محرمان عجز حوادث چه میکند  
سرهای جیب الفت ما در پناه اوست

\*\*\*

ز اختیار درین بزم دم مزن بیدل  
جهان جهان نیاز است جای تو ناز تو نیست

\*\*\*

بیدل به فرق خاک نشینان دشت عجز  
چون جاده نقش پای اگر هست افسر است

\*\*\*

دل به ذوق وعده فرداست مغرور امل  
عشق گوید چشم وا کن فرصت این مقدار نیست

\*\*\*

هر کجا سر کرده ام بیدل دعای دولتش  
جوش آمین از زمین تا آسمان پیچیده است

\*\*\*

دانش همه غفلت شود از عجز رسایی  
چون تار نظر کوتاهی آرد رگ خواب است

\*\*\*

زندان جسد منظر قرب صمدی نیست  
معراج خیالی تو وره در بن چاه است

\*\*\*

نیست در دشت طلب ما را به کعبه احتیاج  
سجده گاه ماست هر جا نقش پا افتاده است

\*\*\*

بیدل نشوی غافل از اقبال گریبان  
هر قطره که در فکر خود افتاد گهر شد

\*\*\*

شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۱۰۲

رنگ آسایش ندارد نو بهار باغ دهر  
شب‌نم اینجا یک سحر در چشم تر خوابیده است

\*\*\*

سعی خلوت دل کن شاه ملک عزت باش  
در برون در خفتن ذلت گدایی هاست

\*\*\*

خاک این بیابان را گریه ات نزد خاکی  
ور نه هر قدم اینجا بوی آشنائی هاست

\*\*\*

کجاست غیر جز اثبات ذات یکتایی  
تویی در آئینه دارد منی که از توجداست

\*\*\*

در عبادتگاه ما کانجا هوس را بار نیست  
نقش خویش از لوح هستی گر توان شستن وضوست

\*\*\*

عاجزی را پیشوای سعی مقصد کرده ایم  
بیشتر نقش قدم ما را به منزل رهنماست

\*\*\*

اهل معنی در هجوم اشک عشرت چیده اند  
صبح را در موج شب‌نم خنده دندان نماست

\*\*\*

محرم خود نیستی و نه به رنگ هلال  
سر به فلک سودنت سوی گریبان خمی است

\*\*\*

از خویش برآ منزل تحقیق نهان نیست  
صد جاده درین دشت به یک گام سفید است

\*\*\*

عجز و طاقت جوهر کیفیت یکدیگر اند  
بر کرم ظلم است اگر دست گدایی برنخاست

\*\*\*

اهل معنی از حوادث مست خواب راحت اند  
شور موج بحر در گوش صدف افسانه ای است

\*\*\*

بی محبت زندگانی نیست جز ننگ عدم  
خاک کن بر فرق آن سازی که بی آهنگ اوست

\*\*\*

جذبۀ عشقت شرار از سنگ می آرد برون  
من به این وحشت گر از خود برنیایم ننگ اوست

\*\*\*

سینه چاکان میکنند از یکدیگر کسب نشاط  
از نسیمی صبح شمع خانۀ گل روشن است

\*\*\*

بیدل تو جنونی کن و، زین ور طه بدر زن  
عالم همه زندانی تقلید و رسوم است

\*\*\*

در بزمگاه عشق هوس را مجال نیست  
تا شعله گرم جلوه شود دود جسته است

\*\*\*

گر نه این بزم تماشا کده جلوه اوست  
اینقدر چشم به دیدار که حیران شده است؟

\*\*\*

سر بر نیآوری چو گهر از سجود جیب  
گر محرمت کنند که دل آستان کیست

\*\*\*

سایه را و هم بقا در عجز خوابانیده است  
ور نه یک گام از خودت آنسو جهان کبریاست

\*\*\*

حیران طلب مایه تمیز ندارد  
در چشم گدا ششجهت آثار کریم است

\*\*\*

نیست در دشت طلب ما را به کعبه احتیاج  
سجده گاه ماست هر جا نقش پا افتاده است

\*\*\*

در حقیقت بیدل ما صاحب گنج بقاست  
گر به صورت در رهی فقر و فنا افتاده است

\*\*\*

عجز هم ما را درین گلشن بجایی میبرد  
نیست کم از ناله بال نا رسای عندلیب

\*\*\*

از حوادث فیض معنی می برند اهل صفا  
می فروزد شمع صبح از جنبش دامن شب

\*\*\*

بر دواند اسپ همت بر فراز نه سپهر  
هر گدایی کو نهد رخ بر بساط شاه ما

\*\*\*

ما بیخودان به غفلت خود پی نبرده ایم  
چشم آشنا نشد که چه رنگ است خواب ما

\*\*\*

یا در آغوش و سیر کعبه و دیر آرزوست  
تا کجا رفته است از خود شوق بی پروای ما

\*\*\*

یک نفس بیدل سری باید نثار جیب کرد  
غیر مجنون نیست کس در خیمه لیلای ما

\*\*\*

شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۱۰۶

طلسم جسم گردد مانع پرواز روحانی  
چو بوی گل که دیوار چمن گیرد عنانش را

\*\*\*

چو برق از چنگ فرصت رفت بیدل دامن وصلش  
ز دود خرمن هستی مگر یابم نشانش را

## زندگینامه حضرت ابوالمعانی بیدل

میرزا محمد عبدالقادر بیدل فرزند عبدالخالق در سال ۱۰۵۴ قمری در زمان حکومت شاه جهان در ایالت پتنه کشور هندوستان دیده به جهان هستی گشوده و در سال ۱۳۳۳ قمری در حالیکه امپراتوری مغولان در هند رو به زوال میرفت دیده از جهان بست .

وی از نژاد مغول و از قبیله جغتایی ارلاس بود و پدرش در طریقه عالیّه قادریه دست ارادت داشت.

نتایج عرفانی عملی و مطالعات آثار سنایی، عطار ، مولانا ، غزالی و شیخ محی الدین ابن عربی بر تشکل جهان بینی حضرت بیدل اثرات شگرفی بجا گذاشت.

شعر بیدل آئینه دار حکمت و عرفان است که دارای مباحث مهم و ارزشمندی است.

او به کرامت انسانی سخت باور مند و متمسک بوده، مشرب وحدت

## شرح غزلی از ابوالمعانی بیدل ■ ۱۰۸

الوجودی داشته و جهان را تجلی ذات و حقیقت اشیاء را درغیب میداند. او به عرفان اجتماعی علاقمند بوده و شناخت حقایق عناصر جهان کثرت را موجب تکامل انسان میداند.

بیدل شاعر فطرت بوده و جهان را دارای رمز و راز های پیچیده میداند. ابوالمعانی بیدل غایت معرفت را حیرت دانسته و تجسس حقیقت را در آئینه وهم نمی پسندد و کلام او هم مانند سبک هندی دارای دشواری های است.

آثار بیدل عبارت اند از: دیوان غزلیات، مثنوی عرفان، طور معرفت، طلسم حیرت، محیط اعظم، رباعی ها، چهار عنصر، رقعات، نکات و حکایات است.

